

سیرت حوزہ اصفہان

دفعہ دہم

محمد حواد نور محمد

مرکز تحقیقات و پایاہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان / ج ۱۰، محمدجواد نورمحمدی / ۱۳۴۷

مشخصات نشر : اصفهان - مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳

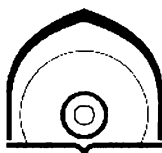
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

موضوع : اسلام، فلسفه اسلامی، متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی کنگره : ۹۱۳۸۳ م ۳ س / BP۱۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۱۷۲-۸۳ م



مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

■ میراث حوزه اصفهان / ج ۱۰

- به اهتمام : محمدجواد نورمحمدی
- پژوهش : بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- ناشر : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- نوبت چاپ : پاییز ۱۳۹۲
- چاپ و لیتوگرافی : اسوه
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردبیهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۳۶۱۰-۱۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰

حجۃ العرائس

تألیف: ملا محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی

تحقیق و تصحیح: سید محمود نریمانی

مقدمه تحقیق

این رساله بنابر فرمایش خود مؤلف، جناب محمدباقر بن اسماعیل حسینی خاتون آبادی، به درخواست شاه سلطان حسین صفوی - مبنی بر این که رساله‌ای در باب عقود نکاح و متعه و کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان بنگارند - نوشته شده است.

مؤلف مقدمه رساله را با نثری بسیار زیبا و جذاب آغاز کرده است که برای محققین و اهل ادب جای تأمل دارد.

نگاهی به زندگی مؤلف

میر محمدباقر بن میر محمداسماعیل خاتون آبادی در سال ۱۰۷۰ ق به دنیا آمد^۱ - نویسنده «وقایع السنین و الاعوام» که عموی ایشان بوده و علاقه فراوانی نیز به محمدباقر داشته به دقت اخبار و آگاهی‌های مربوط به زندگی او را آورده است - میر محمدباقر، علوم دینی را نزد پدرش محمد اسماعیل فراگرفت و همچنین از حضور آقا

حسین خوانساری نیز کسب علم نمود، از پدرش و علامه مجلسی و فاضل سراب نقل حدیث می‌کند.

شاگردان

وی پس از پدرش نیز مقام امامت و مدرّسی مسجد جامع عباسی را به عهده داشت و از این طریق تأثیر زیادی در تعلیم و تربیت افراد می‌نمود، از جمله شاگردان وی می‌توان به ملا عبدالحسین کاظمی (زنده در ۱۱۲۰ ق)، سید نورالدین بن سید نعمت الله جزایری (۱۱۵۸ ق)، سید احمد علوی خاتون آبادی (۱۱۶۱ ق)، محمد صالح قزوینی (متوفی قبل از ۱۱۹۱ ق) و دو فرزند دانشمند او سید اسماعیل و سید محمد اشاره کرد.

موقعیت سیاسی اجتماعی

میر محمد باقر دانشمندی مورد توجه شاه سلطان حسین بود و عنوان معلمی او را داشت و در جلسات خصوصی و عمومی با وی نشست و برخاست می‌کرد، علاقه شاه به وی سبب شد که در رمضان ۱۱۱۵، وی را همراه پدرش به افطاری دعوت کند و هفت ساعت با ایشان مشغول صحبت بود و از وی خواست پیرامون احکام شرع سخن بگویند. آن گاه شاه از وی درخواست نمود رساله‌ای در واجبات نماز و سپس رساله‌ای در شرایط و آداب دعا بنگارد.^۱

زهد و تقوای ملا محمد باقر خاتون آبادی

بعد از درگذشت شیخ محمد جعفر قاضی - شیخ الاسلام اصفهان - شاه زمان چندین جلسه برای انتخاب جانشین وی برگزار نمود، شاه و اطرافیان اصرار به پذیرش این منصب توسط میر محمد باقر داشتند، ولی ایشان نپذیرفت و علت را وجوه شرعیه درباره عدم مشروعیت این شغل عنوان کرد، هنگامی که شاه از پذیرفتن خواسته خود

مأیوس شد، از وی خواست که کس دیگر را معرفی کند، ایشان پاسخ داد که: هرگاه بر خود اعتماد نداشته باشم، بر دیگری چگونه اعتماد خواهم داشت.^۱

مرحوم سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، در این باره می‌فرماید: حضرت علامی فهامی یگانه زمانه میر محمدباقر سلمه الله سن شریفش چهل و پنج سال بود و از راقم حروف سه سال بزرگتر بود و حقاً که کمال مردانگی و همت و تدین بود از چنین منصبی گذشتن او، بلغه الله تعالی غایه مناه و طول الله عمره فی طاعته و رضاه.^۲

وفات

در سال ۱۱۲۷ ق، قیمت گندم و آرد در شهر بالا رفت. جمعی از منافقین بی دین تحریک فتنه نموده و شایع کردند که میر محمدباقر، شاه را به بالا بردن قیمت‌ها تشویق نموده است. مردم تحریک شدند و به خانه ایشان هجوم آوردند و در خانه سید را آتش زدند، میر محمدباقر پیش از این حادثه نیز بیمار بود و از ناحیه سینه ناراحت بود، بعد از این واقعه، آزارش شدت نمود و در شب سه‌شنبه ۶ ربیع الاول ۱۱۲۷ به بیماری ذات‌الریه درگذشت.^۳

روش تحقیق

در این رساله به علت این که نثر قدیم فارسی است، برخی کلمات به صورت مخفف نگاشته شده که ما آن را به صورت کامل آورده‌ایم تا برای خواننده روان‌تر باشد، از باب نمونه: «برو = بر او»، «برین = بر این»، و «واجبست = واجب است»، شده است.

ما ابتداء به نسخه مرکز احیاء دست پیدا کردیم و آن را تایپ و مقابله نمودیم، بعد از تحقیقات اولیه به دو نسخه کتابخانه مجلس با شماره ۲۳۹/۱ و شماره ثبت قدیم ۳۰۹۴۶/۱ و کتابخانه ملی با شماره ۲۵۹۹/۶ دست پیدا کردیم که مقابله آن را از

۲- همان، ۵۵۵.

۱- همان، ۵۵۴.

۳- همان، ۵۶۷.

طریق رایانه انجام دادیم، و این سه نسخه هر کدام مکمل دیگری بودند، چون در هر سه نسخه، کم و کاستی‌هایی وجود داشت که به تنهایی نمی‌شد آن را مبنای تحقیق قرار داد، و از این سه نسخه در عرض هم استفاده کردیم و در موارد اختلافی، آن را که به نظر می‌رسید صحیح‌تر است، داخل متن و موارد اختلافی را از دو نسخه دیگر در پاورقی ذکر کردیم.

لازم به تذکر است که نسخه مجلس مغلوط بود که ما موارد بسیار فاحش آن را در پاورقی تذکر ندادیم، اما به علت این که موارد متعددی بود که ما از این نسخه بهره بردیم و برای تکمیل نسخه بسیار مفید بود، لذا از این نسخه استفاده کردیم.

برای نسخه‌های استفاده شده، رموزی قرار داده شده که از این قرار می‌باشد: «نسخه مرکز احیاء تراث = م»، «نسخه مجلس = ج» و «نسخه ملی = ل».

در پایان از سروران گرامی حجت الاسلام حاج سید احمد سجادی و حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی که زمینه تحقیق این رساله را برای بنده فراهم نمودند، تشکر می‌نمایم.

اصفهان

سید محمود نریمانی

۹۲/۳/۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حجلۂ عرائس ابرکار سخن را زینت و بهیما و شبستان
 کل جہر کان بیان دارد و شفی و ضیا از انوار
 حلّی و حلّی و فرغ شمع و چراغ حمد و ثنا و ستایش
 بی منتهای خداوند است که اینیہ بدن نما حیا
 ابداع و مراثی عظیم شمع عالم اخراج در نظر
 واقفان اسرار و مخانیہ معارف و باز یافتگان
 محافل سرا بر عوارف بی پردہ خفا و حجاب اخفا
 عکس پذیر صور تحلیلات زیبا العیان قدرتها
 کاملتر او و جلوه گاہ شواہد حسنای نیکو طلعتا

عکس



بسم الله الرحمن الرحيم
 جمله عرائس انکار سخن را زینت و بهار و شبنمستان کجایم کان بیان را زینت
 و ضیاء از انوار حلی و جلالت و فروغ شمع و چراغ حد و شنا و سپاس و سپهرها
 خداوندی است که این بدن نمایی جهان ابداع و مرامت مظهر اشیا
 عالم اختراع در نظرها فان اسرار بها بخانه معارف و بیانها نمک
 محافل سرا بر عوارف پرورده خفا و حجاب اخفا عکس خبر رسد
 دنیا البستان قدیمهای کامله او و جلوه کاه شواهد حسنهای نیکو
 طلسمان سکتهای بالضراف است کوی که بطبع و وجود با جود و ذات
 کامله الصفات معبود محرم جلوت سرا یی فرب دنی فذلک متکا واد
 وکان قاب قوسین او ادنی مظهر آثار من بطلی الرسول فعدا طاع الله
 مطلع افوار طران کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله
 سرآمد و اجابت این است که هرگز از این جهان پیکش و الا اظهار و اولاد او را
 او و خصوصاً مخصوص بمقدار حق و وصلت منصوب من بقدر خلافت
 و ملکات مدح نبوده هلاقی موصوف بخطاب انت مقیم
 هر دین من موسی نیز ازان و سرور غالب شاه مردان علی ابرطاب
 سلطان

میت و ایتمه نزل کفتم و همچنین افراد بنسبت هرگاه بگوید له علی کذا اذا جاء
 رئیس التهمه مکرانکه تعبیر کند قول خود را باراده تا جمل و همچنین افراد بنسبت هرگاه
 بگوید له علی کذا ان شهد فلان فهو صادق اگر چه شهادت بدهد و هرگاه
 بگوید له فدادی یا فی پیرای من ای کذا بحق واجب یا بگوید بسبب ^{تند} معجم
 ان لازم است و هرگاه بگوید بحق واجب یا بسبب معجم دو قول است و هرگاه
 افراد کند بدو چیز منهم الزام میدهند مقرر بیان و دیگر در باب افراد در ^{کتب}
 اصحاب بطلینند هذا هو ما اودنا ابراده فی هذا الرساله تمت بعون الملك الوفا

ذی الحجه سنه ۱۲۳۳

بروم بنده مستتر

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه مؤلف]

حجله عرایس ابکار^۱ سخن را زینت و بها؛ و شبستان گل چهرگان بیان را روشنی و ضیا از انوار حلی و حلل؛ و فروغ شمع و چراغ حمد و ثنا و سپاس بی‌منتهای خداوندی است که آئینه بدن نمای جهان ابداع؛ و مرآت مظهر اشیاء عالم اختراع، در نظر واقفان اسرار نهانخانه معارف؛ و باز یافتگان محافل سرائر عوارف، بی‌پرده خفا و حجاب اختفا عکس‌پذیر صور تجلیات^۲ زیبا لعبتان قدرتهای کامله او، و جلوه‌گاه شواهد حسنای نیکو طلعتان حکمتهای بالغه اوست.

کریمی که به طفیل وجود با جود و ذات کامل الصفات مسعود، محرم خلوت سرای قرب ﴿دَنِّی فَتَدَنِّی﴾^۳ متکی و ساده ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۴ مظهر آثار ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۵ مطلع انوار ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۶.

محمد کافرینش هست خاکش همه هستی فدای جان پاکش^۷

۱- دوشیزه گان.

۲- م: «صورت تجلیات»، بدل «صور تجلیات».

۳- سوره مبارکه نجم، آیه ۸. ۴- همان، آیه ۹.

۵- سوره مبارکه نساء، آیه ۸۰. ۶- سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۱.

۷- نظامی، بخش ۵، در نعت رسول اکرم ﷺ.

و آل اطهار و اولاد ابرار او^۱ خصوصاً مخصوص به عقد اخوت و وصایت، منصوص بنص خلافت و ولایت، ممدوح به سورة هل اتی، موصوف به خطاب «انت منی بمنزلة هارون من موسی»^۲ شیر یزدان و^۳ سرور غالب، شاه مردان، علی [بن] ابوطالب صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين انشاء خطبة تزویج آباء علوی با امّهات سفلی، و تولید [۲] موالید ثلاث نموده تا کارخانه ایجاد انتظام یابد، و اسباب عرصه کون و فساد به التیام گراید، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَكْثَرُ الْخَالِقِينَ﴾^۴.

اما بعد؛ چون به میامن عنایات^۵ بی منتهای خالق انس و جان و الطاف لایحصى، ازدواج بخش عناصر و ارکان جلّ شأنه و عظم برهانه، پیوسته همت والا نهمت^۶ سپهر بنیان و همواره نیت صافی طویّت^۷، اکسیر زمان، نواب کامیاب، مالک رقاب^۸، شهبسوار گردون، وقار عالمیان، ناب شهنشاه جهان و جهانیان، سرور ملوک و خواقین دوران، افتخار پادشاهان روزگار، ملجاء نامداران عرصه گیر و دار، پادشاهی که^۹ حدایق ایمان را به آبیاری اجرای سنن سنیه^{۱۰} ریّان^{۱۱}، و گلهای عقاید قلوب را به هبوب نسایم متابعه متابعت شریعت بهیّه، خندان دارد.

سیمای سلمای^{۱۲} نیت والا را به حلی و حلل یقین آراسته و عذار عذرای^{۱۳} عقیدت علیا را به مشاطکی ثبات در دین پیراسته؛ سر رشته دولتش بر صفحات لیالی و ایام

۱- ج: + «او».

۲- الکافی، ج ۸، کتاب الروضة، حدیث ۸۰.

۳- م: - «و».

۴- سورة مبارکه مؤمنون، آیه ۱۴.

۵- ج: «عنایت».

۶- در م «تهمت» آمده که اشتباه است، نهمت به معنای کمال مطلوب، غایت آرزو می باشد.

۷- نیت و قصدی که انسان آن را پنهان می کند.

۸- ج: «الركاب».

۹- ج: - «که».

۱۰- ج: «ایمان را به یاری اجزاء سر سبز و»، بدل «ایمان را به آبیاری اجرای سنن سنیه».

۱۱- سیرآب.

۱۲- صلح طلب.

۱۳- دوشیزه.

و اوراق دهور و اعوام، ثبت و نگاشته؛ و پنج نوبت صیت سلطنتش در مسدّس جهات^۱ عرصه ربع مسکون^۲، علّم افراد افراشته، جامه دیبای قامت زیبای قابلیتش، محلی به حلیه علوّ حسب، عنوان نامه ابد ختامه سطوتش مطرّز^۳ به طراز طغرای^۴ غزای سمو نسب قباب سراق جاه و جلالش چون سیّارات^۵ سپهر، زینت بخش بسیط زمین، غبار موکب همعنان اقبالش، سرمه بینائی چشم سلاطین با تمکین، نکته دیباچه عزّ و شرف، گوهر یکدانه این نه صدف، شاه فلک، جاه ممالک ستان، شمسّه نه منظر کون و مکان، مطلع مجموعه لیل و نهار، معنی [۳] بیت الغزل^۶ اقتدار، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی، بهادرخان، خلد الله علی مفارق العالمین^۷ ظلال جلاله و ادام للمؤمنین مواید انعامه و افضاله.

از بدو سطوع^۸ آفتاب جهان^۹ افروز دولت پایدار بی زوال و آغاز طلوع نیر مملکت^{۱۰} ابد قرار از مشارق عظمت و اقبال، متوجّه ترویج شریعت مطهّره حضرت رسالت پناهی ﷺ و قیام به اوامر و نواهی کماهی بوده و هست تا همگی پناهندگان^{۱۱} سایه مرحمت و جملگی سایه گزینان شادروان رأفتش، عامل به مقتضای شرع اطهر و به طریق انور هدایت رهبر باشند.

و از آن راه که در امور فروج زیادتی اهتمام و نظم عقود^{۱۲} ازدواج بر نهج شرعی،

۱-ج: «جهان».

۲- قسمت معمور و مسکون از کره زمین.

۳- آرایش داده شده.

۴- طره‌ای که بر بالای نامه، پیش از بسمله با قلم درشت نوشته می‌شود.

۵-ج: «جلالتش چون سماوات»، بدل «جلالش چون سیارات».

۶- شاه بیت.

۷-ج: «العالمین».

۸- گسترش یافتن.

۹-ج: «جهان».

۱۰-ل: «ملکت» و ج: «ملک».

۱۱-ج: «پناه بندگان».

۱۲-م: «و».

باعث نظام و دوام بود و در این وقت خاطر خطیر اشرف اعلی و ضمیر منیر مقدّس معلّی متعلّق گشته که رساله [ای] بر وجه اختصار به طریق^۱ خاص و تفصیلی که صفایح اوراق رقم پذیر خواهد گشت، در باب ایقاع عقود نکاح و متعه و کفّاره افطار روزه ماه مبارک رمضان نوشته شود.

لهذا حقیر قاصر خاسر^۲ محمدباقر بن اسماعیل الحسینی الخاتون آبادی، کمر جد بر میان جان استوار^۳، و رساله [ای] در آن ابواب بر نهج مأمور مشتمل بر سه مطلب نوشته هدیه محفل ارم مماثل و بزم فردوس مشاكل آن اعلی حضرت گردون بسطت ساخت؛ امید که از خرده گیری^۴ ارباب نظر دور و در نظر باز یافتگان درگاه خسرو بلند اقبال، مقبول [۴] و منظور گردد.

والله الموفق و المعین

۱-م: «طریقی».

۲-ج: «خاسر».

۳-ج: + «بسته».

۴-م: «خورده گیری».

[در بیان عقد نکاح]

مطلب اول: در بیان عقد نکاح دائمی و مجملی از احکام آن

مخفی نیست که هرگاه صیغه نکاح یا متعه میان مردی^۱ و زنی جاری شد، هرگاه^۲ هریک، دیگری را می‌بینند^۳ و انواع تمتعات از هم می‌برند و غالب اوقات فرزند از ایشان به وجود می‌آید؛ اگر عقد و قصد صحیح باشد، هریک از این افعال موجب ثواب و حسنه می‌باشد؛ و اگر معاذ الله عقد صحیح نباشد، زن بر مرد غیر حلال و هریک از این افعال حرام و فرزند ولد زنا خواهد بود، مگر آنکه شبهه‌ای عارض شده باشد.

پس لازم است بر هرکه صیغه تزویج گوید، آنکه نهایت احتیاط را در عقد و شرایط آن رعایت نماید و صیغه را به طریقی بخواند که هیچ یک از علماء در صحت آن خلاف^۴ نکرده باشند، تا اطمینان کامل حاصل شود و معانی الفاظ را درست فهم کند و حروف را از مخارج لایقه ادا نماید و حرکات و سکونات الفاظ را درست گوید و از هریک از «اَنْكَحْتُ» و «زَوَّجْتُ» و «مَتَّعْتُ» و «قَبِلْتُ» قصد انشا کند.

و معنی قصد انشا آن است که قصد نماید که حلال شدن این زن را بر این مرد به

۱- ج: «مرد».

۲- ج: «هرگاه».

۳- ج: «می‌پسندد».

۴- ج: «اختلاف».

طریق نکاح یا متعه؛ الحال به سبب این کلام احداث می‌کنم و واقع می‌سازم، نه آنکه نکاح یا متعه و قبول کردن آن در زمان گذشته واقع شده است و من از آن خبر می‌دهم. و باید که زن یا وکیل زن، آنچه را که در صیغه می‌گوید - که آن را ایجاب^۱ می‌نامند - تا تمام^۲ نکنند، مرد یا وکیل مرد، شروع در تلفظ به قبول نکنند؛ و هرگاه ایجاب تمام شود، بی‌فاصله تلفظ [۵] به قبول نماید.

و در صحت عقد تزویج، شرط است تعیین نمودن مرد و زن،^۳ اگر مرد و زن با هم صیغه گویند، به طریق تکلم و خطاب تعیین می‌نمایند، و اگر وکیل‌های ایشان صیغه گویند، باید اسم مرد و زن را در صیغه مذکور سازند به نحوی که ممتاز و معین شوند و اشتباهی در آنها نباشد^۴؛ و اگر نام ایشان را نگویند و به لفظ «مُؤکَلّی و مُؤکَلّتی» تعبیر از ایشان کنند، قصد کنند به این دو لفظ ایشان را و در میان وکیل‌های^۵ ایشان به نحو ممتاز معهود باشند و اگر حاضر باشند^۶ به لفظ «هذا و هذه» به ایشان اشاره کنند.^۷ و شرط نیست در صحت عقد نکاح دائمی، ذکر صداق^۸؛ و مراد به صداق و مهر آن

۱- ج: - «ایجاب».

۲- م: «و اتمام».

۳- م: + «و».

۴- بنگرید: شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۰۰، فی العقد؛ مسالك الأفهام، ج ۷، ص ۱۰۶، یشرط تعیین المرأة عند العقد؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۱۸۷ - ۱۸۸، اشتراط تعیین الزوجة؛ جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۵۷ - ۱۵۸، یشرط فی النکاح امتیاز الزوجة.

۵- م: «وکیل».

۶- ل: - «و اگر حاضر باشند».

۷- م: - «قصد کنند به این دو لفظ... به ایشان اشاره کنند».

۸- بنگرید: الناصریات، ص ۳۴۶، مسألة ۱۵۷؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۶۳، کتاب الصداق؛ غنیة النزوع، ص ۳۴۶، الفصل الثانی: ذکر المهر لیس من شرط صحة العقد الدائم؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۷۶ - ۵۷۷، احکام الصداق؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۷، فی احکام المهور و....

چیزی است که مرد در عوض به زن می‌دهد، پس اگر در عقد، مهر را مذکور نساژند نکاح صحیح است به شرط آنکه در عقد شرط نکنند که صداق اصلاً نباشد.

و تفصیل آنکه: در صورتی که در عقد، صداق را مذکور نساژند، بر زوج چه چیز لازم می‌شود، مناسب این مختصر نیست.^۱

و اگر مهر را مذکور کنند ضرور است که تعیین نمایند جنس و قدر و وصف آن را به طریقی که مشخص و معین شود و قابل زیادتى و نقصان نباشد.

و شرط نیست که مهر طلا یا نقره باشد، بلکه هر عینی که به حسب شرع مملوک باشد یا منفعتی که به ازاء آن شرعاً اجرتی توان داد هرگاه معین باشد مهر قرار^۲ می‌توان داد، مثل آنکه مردی مهر زن را این^۳ قرار دهد که تعلیم نماید به آن زن، سورة معینه [ای]^۴ را از سورة‌های قرآن مجید، چنان که در حدیث^۵ وارد شده است.

۱- بنگرید: الناصریات، ص ۳۳۴، مسأله ۱۵۷؛ الکافی للعلی، ص ۲۹۳، النکاح الدائم؛ شرح للغة، ج ۵، ص ۳۴۷، الفصل السادس: فی المهر.

۲- ل و م: - «قرار».

۳- م: - «قرار می‌توان داد مثل آنکه مردی مهر زن را این».

۴- ج: - «معینه را».

۵- الکافی، ج ۵، ص ۳۸۰، باب نوادر فی المهر، حدیث ۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۵۴، باب المهور و الأجور و ما ینعقد من النکاح من ذلك و ما لا ینعقد، حدیث ۷؛ ترجمه متن حدیث این است:

«زنی نزد پیامبر ﷺ آمده، گفت: مرا شوهر بده آن حضرت رو به اصحاب کرده، فرمود: چه کسی با این بانو ازدواج می‌نماید؟ مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا من قصد ازدواج با او دارم. آن حضرت فرمود: مهریه او را چه قرار می‌دهی؟ او گفت: چیزی ندارم آن حضرت فرمود: بدون مهریه نمی‌توانی با او ازدواج کنی. آن زن دوباره گفت: ای رسول خدا مرا شوهر بده. آن حضرت رو به اصحاب کرده و از آنها پرسید کدام یک حاضرند با آن زن ازدواج کنند آن مرد دوباره تمایل خود را برای ازدواج با آن بانو اعلام کرد و پیامبر ﷺ به دلیل آن که ←

و مشهور میان علما رضوان الله تعالی علیهم آن است که: هرگاه مرد و زن قادر بر گفتن صیغه تزویج به لغت عربی^۱ باشند جایز نیست که به لغتی دیگر صیغه گویند.^۲

و اگر هیچ یک از مرد و زن قادر بر عربی گفتن صیغه نباشند و قادر بر آموختن صیغه به لغت عربی باشند [۶] بدون مشقتی که تحمل آن از عادت بیرون باشد و خواهند که خود صیغه گویند، لازم است که تعلّم کنند و بغیر عربی اکتفا ننمایند.

و اگر بدون مشقت مزبوره قادر بر تعلّم نباشند، جایز است که صیغه را به لغت غیر عربی که می دانند بگویند.

و اگر یکی از مرد و زن عارف به لغت عربی^۳ یا قادر بر تعلّم باشد، بر او لازم است که به عربی ادا نماید و دیگری که عارف و قادر^۴ نباشد، اکتفا بغیر عربی می تواند نمود؛ و هرگاه عارف به عربی و قادر بر تعلّم آن نباشند و توانند دیگری را وکیل نمود تا به

→ نمی توانست مهریه ای برای آن زن قرار دهد، پیشنهاد او را رد کرد. آن زن برای بار سوم به آن حضرت گفت: مرا شوهر بده. در نوبت سوم که پیامبر از اصحاب سؤال کردند؟ چه کسی تمایل به ازدواج با او را دارد؟ آن مرد برای بار سوم تقاضای خود را اعلام کرد، حضرت از او پرسید: آیا چیزی از قرآن را به نیکویی می دانی؟ او گفت: بلی؛ آن حضرت فرمود: پس تو را به عقد او درآوردم بر اینکه مهریه آن بانو آموزش قرآن توسط تو به او باشد».

۱-م: «عرف».

۲- بنگرید: المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۷، حکم التزویج بالفارسیة إذا كانا عاجزین عن العربیة؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۹، کتاب النکاح؛ فی العقد؛ الجامع للشرایع، ص ۴۳۷، فی احکام العقد؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۶، ارکان النکاح، احکام الصیغة؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۴۲۷، الفصل الاول؛ فی العقد؛ اللعة الدمشقیة، ص ۱۶۱، فصل الثانی؛ فی العقد؛ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۷۴، بیان حکم العقد بالعربیة و غیرها؛ شرح اللعة، ج ۵، ص ۱۱۱، الفصل الثانی؛ فی العقد.

۳-ج: «عربی».

۴-م: «قادر و عارف».

عربی صیغه را جاری سازد^۱، علماء خلاف کرده‌اند در اینکه دیگری را وکیل کردن لازم است یا نه، بعضی به لزوم توکیل قائل شده‌اند و بیشتر بر آنند که توکیل لازم نیست و مرد و زن را با امکان توکیل، جایز است صیغه گفتن به غیر عربی^۲.

و بعضی از علماء قائل شده‌اند که زوجین هر چند قادر بر عربی گفتن صیغه باشند، جایز است که صیغه را به غیر عربی گویند^۳.

واحوط آن است که یا مرد و زن با هم صیغه را به عربی گویند یا وکیل نمایند دیگری را تا به عربی^۴ صیغه گفته شود^۵ و اکتفا به غیر عربی ننمایند به تخصیص، با قدرت بر وکیل کردن شخصی که عارف به عربی باشد.

و نیز علماء خلاف نموده‌اند^۶ در اینکه^۷ طرف ایجاب و قبول هر دو یک شخص می‌تواند بود یا نه، مثل آنکه مرد و زن هر دو یک شخص را وکیل کنند^۸ و احتیاط در آن است که طرف ایجاب و قبول هر دو یک شخص نباشند^۹.

۱-ج: «وکیل نموده تا صیغه را جاری سازد»، بدل «وکیل نمود تا به عربی صیغه را جاری سازد».

۲-بنگرید: جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۷۵، بیان حکم العقد بالعربیة و غیرها؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۱۷۱، المشهور بین الاصحاب عدم جواز العدول عن العربیة الى الترجمة بالفارسیة.

۳-ابن حمزة طوسی در «الوسیله» ص ۲۹۱ فرموده‌اند: «وإن قدر المتعاقدان علی القبول والایجاب بالعربیة عقدا بها استحبابا».

۴-م: - «گویند و احوط آن است که... دیگری را تا به عربی».

۵-بنگرید: جامع الخلاف و الوفاق، ص ۴۳۸، به نقل از «خلاصه» که گفته است: «يجوز بالعجمیة مع القدرة علی العربیة».

۶-ج: «کرده‌اند».

۷-ج: «آنکه».

۸-بنگرید: تذكرة الفقهاء، ج ۲، ص ۱۲۱، احکام الوكالة.

۹-بنگرید: الوسيلة، ص ۲۹۱؛ الجامع للشرایع، ص ۴۵۴، فی آداب النکاح؛ ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۲۶، تولى طرفی العقد.

و نکاح دایمی به هریک از لفظ «تزوید» و «نکاح» واقع می شود، به اتفاق علما رضی الله تعالی عنهم اکتفا به هریک از این دو لفظ می توان نمود^۱ و در قرآن مجید^۲ و اخبار ائمه اطهار^۳ صلوات الله تعالی علیهم هریک از این دو لفظ متعدی به دو مفعول شده اند [۷] به نفس، لیکن در بعضی از مواضع زوج مفعول اول است و زوج مفعول ثانی و در بعضی دیگر برعکس و در بعضی از مواضع^۴ تزوید متعدی به مفعول دویم^۵ شده است به کلمه «باء» و مفعول دویم^۶ زوج است.

و در بعضی از اخبار^۷، متعدی شده اند به مفعول دویم به کلمه «من» و مفعول دویم زوج است.

و چون این استعمالات همگی صحیح و موافق لغت عربی است به تخصیص استعمالی که مطابق قرآن مجید باشد - که افصح کلامها است - به هریک از این وجوه که صیغه نکاح گفته شود^۸ صحیح است و کسی به بطلان آن قائل نشده است.

۱- الناصریات، ص ۳۲۴، مسألة ۱۵۲؛ المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۳، فصل: فیما ینعقد به النکاح؛ غنیة النزوع، ص ۳۴۱، کتاب النکاح؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۷۴، صیغة عقد النکاح؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۸، الفصل الثانی: فی العقد و النظر فی الصیغة و الحكم و....

۲- سورة مبارکة قصص، آیه ۲۷، ﴿قَالَ إِنِّي أَنبِئُكَ بِخَبَرٍ ابْنِ هَاطِتٍ﴾.

۳- الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴ - ۳۷۵، باب خطبة النکاح، حدیث ۹ و ص ۴۷۹ - ۴۸۰، باب الرجل یزوّج عبده امته، حدیث ۱ و ۲.

۴- م: - «زوج مفعول اول است... و در بعضی از مواضع».

۵- ج: «ثانی».

۶- ج: - «دویم».

۷- بنگرید: الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴، کتاب القضاء، باب النوادر، حدیث ۶، که در روایت آمده: «أُتِي قَدْ زَوَّجَتْ هَذَا الْغُلَامَ مِنْ هَذِهِ الْجَارِيَةِ»: الأمالی شیخ صدوق، ص ۶۵۴، المجلس السادس و السبعون، حدیث ۱، «أَلَا إِنِّي أَنشَهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ...».

۸- ج: «شد».

و ايجاب و قبول ضرور نيست كه به يك لفظ باشند، مثل آنكه ^١ زن «أَنْكَحْتُ»، مرد «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» ^٢، مى تواند گفت ^٣.

و بر سر لفظ «صداق» يا لفظ «مهر» يا لفظى ديگر كه دلالت بر مهر كند، كلمه «على» و كلمه «باء» هر دو داخل مى توان نمود، مثل آنكه زن گويد: «أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى صَدَاقِي ^٥ خَمْسِينَ يَاصِدَاقِي خَمْسِينَ يَاعَلَى خَمْسِينَ يَاصِدَاقِي خَمْسِينَ».

و هرگاه در صيغه ايجاب به طريق تصريح، يا به طريق عهد، مهر ^٦ مذکور شود، در قبول ضرور نيست ذكر مهر و اگر مذکور شود بهتر است.

و زن هرگاه بالغه و عاقله باشد و باكره نباشد، رضاي ديگري در صحت تزويج او ضرور نيست، ليكن اگر ولي داشته باشد، سنت است كه به رضاي او شوهر كند ^٧ و بعضى قائل ^٨ به لزوم رضاي ولي با وجود نتيه بودن زن شده اند؛ و چون بعضى ^٩ از اخبار ^{١٠} را بر آن فى الجملة دلالتى هست، احتياط كامل مقتضى آن است كه رضاي ولي رعايت شود.

١- ج: + «هرگاه».

٢- م: + «گويد».

٣- ج: - «گفت».

٤- شرائع الاسلام، ج ٢، ص ٤٩٩، فى العقد؛ تحرير الاحكام، ج ٣، ص ٤٢٧، الفصل الأول: فى العقد؛ شرح اللمعة، ج ٥، ص ١١٠، الفصل الثانى: فى العقد.

٥- ل: - «صداق».

٦- ج: - «مهر».

٧- المختصر النافع، ص ١٧٤، الفصل الثانى: فى أولياء العقد؛ مسالك الافهام، ج ٧، ص ١٨٧ - ١٨٨، استحباب الاذن من الاب والاب.

٨- ل: - «قائل».

٩- ج: - «قائل به لزوم رضاي ولي با وجود نتيه بودن زن شده اند؛ و چون بعضى».

١٠- الكافى، ج ٥، ص ٣٩٤، باب استيمار البكر و من يجب عليها استيمارها، ح ٦، و فيها: «و أما الثيب فإنها تستأذن وإن كانت بين أبويها إذا أراد أن يزوجاها».

١١- ج: - «را».

و اگر باکره^۱ بالغه عاقله باشد و ولی - یعنی پدر و جد پدری - نداشته باشد نیز^۲ رضای زوجه کافی است و رضای دیگری به اتفاق کل علما ضرور نیست.^۳

و اگر بالغه عاقله باکره باشد و ولی داشته باشد در تزویج [۸] او علماء خلاف نموده‌اند^۴ و بعضی گفته‌اند که در این صورت نیز رضای زوجه^۵ به تنهایی کافی است و بعضی گفته‌اند که رضای ولی به تنهایی^۶ کافی است و رضای زوجه ضرور نیست و بعضی رضای هر دو را ضرور دانسته‌اند.^۷

و به اقوال دیگر نیز قائل شده‌اند و ترجیح یکی از اقوال به غایت مشکل است و رعایت احتیاط مقتضی آن است که بی رضای هر دو عقد واقع نشود.

بلکه احوط آن است که یکی از ولی و زوجه، دیگری را یا هر دو، ثالثی را وکیل نمایند تا به اصالت و وکالت^۸ یا به وکالت هر دو صیغه خوانده شود^۹، و هرگاه به این طریق صیغه گفته شود، شکی در صحت عقد نیست.

۱- ج: - «باکره».

۲- م: - «نیز».

۳- بنگرید: الانتصار، ص ۲۸۳، نکاح المرأة بغير ولی؛ غیة النزوع، ص ۳۴۳، کتاب النکاح؛ المختصر النافع، ص ۱۷۳، الفصل الثانی: فی أولیاء العقد.

۴- ج: «کرده است».

۵- ج: - «زوجه».

۶- ج: «تنها».

۷- برای ملاحظه اقوال مختلف، بنگرید: مختصر النافع، ص ۱۷۳؛ کشف الرموز، ج ۲، ص ۱۱۲، فاضل آبی قائل این اقوال مختلف را این طور بیان می‌فرماید: «القول الأول للمرتضى والمفيد في أحكام النساء، وهو اختيار الشيخ في التبيان و صاحب الواسطة [ابن حمزة طوسی] و المتأخر [ابن ادریس حلی] و سلا و شیخنا [محقق حلی]، و نصوا جميعاً أن المستحب أن لا تعقد إلا بإذن الأب».

و القول الثاني للشيخ في النهاية والخلاف، و في المبسوط اختاره أيضاً على تردد، و ابن أبي عقيل في المتمسك و الشيخ أجاز لها في المتعة أن تعقد على نفسها.

و القول الثالث اختيار المفيد في المقنعة و أبي الصلاح في الكافي.

۸- ج: - «و وکالت».

۹- ج: - «شود».

لیکن بعضی از متأخرین علماء هرگاه چنین عقدی را واقع می‌ساخته به جهت احتیاط به وکالت زن جدا و به وکالت ولی جدا^۱ و به وکالت هر دو در^۲ یک صیغه جدا، صیغه می‌خوانده و یک صیغه دیگر بی قید وکالت زن، ولی جدا می‌گفته و صیغ^۳ را به لفظ تزویج و نکاح هر دو جاری می‌ساخته و اگرچه دلیلی شرعی بر رجحان^۴ رعایت این نحو [۹] احتیاطها نیست، لیکن بر رعایت آنها در امثال این موضع ضرری مترتب نمی‌شود.

و علماء خلاف کرده‌اند در اینکه ولایت جد مشروط است به وجود پدر^۵ یا آنکه با موت پدر نیز^۶ ولایت جد ثابت است^۷، احوط و مشهور آن است که با حیات و ممات پدر، ولایت جد ثابت است.

و هرگاه پدر و جد نزاع کنند در تزویج باکره رشیده و هر یک خواهند که^۸ او را به شخصی دهند غیر آن شخصی که دیگری اراده دارد که به او دهد، مشهور میان علماء و مدلول بعض اخبار تقدیم اختیار^۹ جد است.^{۱۰}

۱-م: «و به وکالت ولی جدا» تکرار شده است.

۲-ج: «از».

۳-ج «و ولی جدا می‌گفته باشد و صیغه»، بدل «ولی جدا می‌گفته و صیغ».

۴-ج: «احتمال». ۵-م: «پدر».

۶-م: «با موت پدر نیز».

۷-ظاهر عبارت ابوالصلاح حلبی در کافی، ص ۲۹۲ و صریح عبارت غنیة النزوع، ص ۳۴۲، کتاب النکاح مشروط بودن به وجود پدر می‌باشد.

و محقق حلی در مختصر النافع، ص ۱۷۳، الفصل الثانی: فی اولیاء العقد و علامه حلی در تذکره الفقهاء، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۵۸۷، کیفیة ولایة الأب و الجد و پسر علامه حلی در ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۶، عدم مشروط بودن به وجود پدر را قائل شده‌اند.

۸-م: «خواهند که». ۹-ج: «احتیاط».

۱۰-الخلاف، ج ۴، ص ۲۶۹، مسألة ۲۳: إذا اجتمعت الأب و الجد؛ تذکره الفقهاء، چاپ ←

و آنچه مذکور شد^۱ در باب احوط بودن رضای ولی در عقد باکره رشیده در وقتی است که ولی مانع نباشد از شوهر دادن باکره رشیده^۲ به کفو؛ و مراد به کفو در این موضع کسی است که مؤمن و صاحب عفت^۳ و قادر بر نفقه و کسوة زن باشد؛ و اگر کفوی به هم رسد و زن را خواستگاری نماید و ولی بدون رعایت مصلحت زن مانع باشد از تزویج؛ پس اذن و رضای آن ولی ضرور نیست و زن بدون رضای او شوهر می تواند کرد.

و احوط در این صورت آن است که عقد به اذن و مشورت حاکم شرع - یعنی عالم عادل جامع شرایط و فتوی - واقع شود.

و اگر منظور ولی از^۴ منع، آن باشد که گمان مردی دیگر داشته باشد که بهتر از این مرد باشد، معزول از ولایت نخواهد بود.

و بهتر آن است که نکاح در روز جمعه واقع شود و در ساعتی از روز باشد که هوا گرم نباشد. و مکروه است عقد کردن در وقتی که ماه در برج عقرب باشد؛ و از حضرت صادق صلوات الله علیه مروی است [۱۰] که هر که^۵ عقد کند و ماه در عقرب باشد نیکوئی نبیند.^۶ و نیز مکروه است عقد کردن در وقتی که ماه در محاق باشد، یعنی تحت الشعاع باشد و نور نداشته باشد.^۷

→ سنگی، ج ۲، ص ۵۹۴، ترتیب الاولیاء و تراجمهم؛ ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۱۰۳، تقدیم اختیار الجد علی اختیار الاب عند الاختلاف.
۱- م: «شد».

۲- در عبارت «در وقتی است که ولی مانع نباشد از شوهر دادن باکره رشیده» تکراری است.

۳- ج: «عقد».

۴- م: «آن».

۵- الکافی، ج ۸، ص ۲۷۵، کتاب الروضة، حدیث ۴۱۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۰۷، باب الاستخارة للنکاح والدعاء قبله، حدیث ۲. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من تزوج والقمر في العقرب لم ير الحسنی».

۷- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۹۴، باب الوقت الذي يكره فيه التزويج، حدیث ←

و شرط نیست در صحت نکاح حضور دو عادل، لیکن سنت است که نکاح را علانیه واقع سازند^۱؛ و جمعی از مؤمنان را دعوت کنند و ایشان را بر نکاح شاهد^۲ سازند^۳ و مهمانی کنند^۴.

و نیز سنت است قبل از جریان صیغه و بعد از بسم الله، خواندن خطبه که مشتمل باشد بر حمد الهی، سیمایه ازاء نعمت حلال کردن تزویج؛ و نیز مشتمل باشد بر صلوات بر حضرت خاتم النبیین ﷺ و اهل بیت اطهار او^۵ [و در اخبار^۶ و رسائل علما در این باب خطبه‌های طولانی مذکور است و از آن جمله است: خطبه مشهوره که بعضی^۸ از آن مأخوذ است از خطبه‌ای که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در وقتی که دختر مأمون الرشید را به جهت خود عقد می‌نموده، خوانده و خطبه مشهوره این است^۹:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ إِفْرَارًا يَنْعِمَتِهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصًا لَوْحَدَانِيَّتِهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى الْأَصْفِيَاءِ مِنْ عِثَرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ، أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ

→ ۳۴۸۹؛ وسائل الشيعة، ج ۲۰، ص ۱۱۵، باب كراهة التزويج و القمر في العقب و في محاق الشهر، حديث ۲. «روى أنه يكره التزويج في محاق الشهر».

۱- السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰، و يستحب فيه الاعلان؛ المراسم العلوية، ص ۱۵۷.

۲- ج: - «شاهد».

۳- بنگرید: المذهب، ج ۲، ص ۱۹۴، باب من يجوز له العقد في النكاح و من لا يجوز؛ شرح للমে، ج ۵، ص ۱۱۲، الفصل الثاني: في العقد.

۴- در م عبارت «و مهمانی کنند» تکراری است.

۵- بنگرید: الکافی، ج ۵، ص ۳۶۷-۳۶۸، باب الاطعام عند التزويج، حديث ۱- ۴؛ الخصال،

ص ۳۱۳، باب الخمسة، حديث ۹۱ و ۹۲. ۶- ج: - «او».

۷- بنگرید: الکافی، ج ۵، ص ۳۶۹-۳۷۵، باب خطب النكاح، حديث ۱- ۹.

۸- ج: «مشهور که میان علماء بعضی»، بدل «مشهوره که بعضی».

۹- ج: - «که دختر مأمون... و خطبه مشهوره این است».

اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْإِنَامِ^۱ أَنْ أَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲.

وَقَالَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ^۳ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «تَنَاحِكُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُرُوا، فَإِنِّي^۴ أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ»^۵ فَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَالْأُتَمَّةِ الطَّاهِرِينَ [۱۱] وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَنْكَحْتُ» و باقی صیغه را بگوید.

و صیغه نکاح را یا مرد با زن می خواند، یا مرد با وکیل زن می خواند، یا وکیل مرد با زن می خواند^۶ یا وکیل مرد با وکیل زن می گوید؛ و بر هر تقدیر یا اذن ولی نباید یا باید، و بر هر تقدیری که باید، احتمالات قریبه بوقوع آن است که یا زن ولی را وکیل نموده، یا ولی زن را وکیل نموده باشد، یا هر دو دیگری را وکیل نموده باشند و جمیع این احتمالات در نه قسم بیان می شود:

قسم اول آنکه: زن با مرد صیغه گوید و رضای ولی نباید، هرگاه جمیع وجوه استعمالات از روی احتیاط رعایت شود و فرض کنیم که مهر مبلغ پنجاه تومان تازه

۱- ج: «الامام». ۲- سورة مبارکه نور، آیه ۳۱.

۳- در کتب روایی تا اینجا - یعنی آخر آیه - جزء خطبه آمده و ادامه خطبه نیامده است، بنگرید: تحف العقول، ص ۴۵۲؛ روضة الواعظین، ص ۲۳۹، مجلس فی ذکر امامه ابي جعفر، محمد بن علی و مناقبه علیه السلام؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۰، باب استحباب الخطبة للتزویج، حدیث ۱۳.

۴- ج: «رسول الله»، بدل «رسوله الكريم».

۵- ج: «فإن».

۶- بنگرید: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳، باب استحبابه (نکاح)، حدیث ۱۷؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۵۹، الفصل العاشر: فی احادیث تتضمن شیئا من الآداب الدینیة، حدیث ۳۴، و ج ۳، ص ۲۸۶، باب النکاح، حدیث ۲۹، که این روایت در این کتب با عبارات مختلف آمده است. ۷- م: - «یا وکیل مرد با زن می خواند».

سگه باشد، زن می‌گوید: «أَتَكَحْتُكَ وَزَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى صَدَاقٍ خَمْسِينَ تُوْمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس بی‌فاصله مرد می‌گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ». پس زن می‌گوید: «زَوَّجْتُكَ بِنَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس مرد می‌گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ».

پس زن می‌گوید: «أَتَكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسِي نَفْسَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»؛ پس مرد همان را می‌گوید که گذشت.

پس زن می‌گوید: «أَتَكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسِي مِنْ نَفْسِكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس مرد همان را می‌گوید.

و چنانچه سابق مذکور شد، هریک از این صیغ ایجاب و قبول که گفته شود، عقد صحیح است؛ و بر این قیاس در باقی اقسام.

و ببايد دانست که هرگاه شخصی که صیغه می‌گوید به لغت عربی اینقدر مربوط نباشد^۱ که قدر مهر را ذکر نماید، باید که قبل از جریان صیغه قدر مهر را مشخص نموده، تمهید نمایند به عوض «عَلَى صَدَاقٍ خَمْسِينَ تُوْمَانًا»، «عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» [۱۲] گوید و اشاره نماید به آن قدری که تمهید شده است.

و^۲ در صورتی که طرفین عقد، ربطی تمام به لغت عربی نداشته باشند، اگر قبل از خواندن صیغه به عربی^۳ یا بعد از آن، معنی^۴ صیغه را به فارسی با هم بگویند تا صیغه را به فارسی^۵ نیز خوانده باشند بهتر است.

قسم دویم آنکه: زن با مرد صیغه گوید و رضای ولی باید، و ولی زن را وکیل نموده باشد، در این صورت قبل از لفظ «أَتَكَحْتُ وَزَوَّجْتُ» که در قسم سابق گذشت، زیاد

۱- ج: «باشد».

۲- م: «که».

۳- م: «به عربی».

۴- ج: «معنی».

۵- م: «با هم بگویند تا صیغه را به فارسی».

می‌کند «إِصَالَةٌ وَكِالَةٌ عَنْ جَدِّي» را، اگر ولیّ جد باشد و «إِصَالَةٌ وَكِالَةٌ عَنْ أَبِي» را، اگر ولیّ پدر باشد؛ و باقی الفاظ ایجاب و قبول، چنان است که در قسم سابق گذشت. مثلاً در عبارت اولی^۱ هرگاه ولیّ پدر باشد، زن می‌گوید: «إِصَالَةٌ وَكِالَةٌ عَنْ أَبِي أَنْكَحْتُكَ وَزَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ ثُمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس مرد همان را می‌گوید که گذشت.

و اگر رعایت احتیاط جریان صیغه به طریق انفراد نماید، آنچه در قسم اوّل گذشت نیز علیحده می‌گوید و نیز علیحده اضافه می‌کند بر آنچه در قسم اول گذشت^۲، «وَكِالَةٌ عَنْ أَبِي يَا عَنْ جَدِّي» را قبل از «أَنْكَحْتُكَ وَ زَوَّجْتُكَ»، و باقی الفاظ را چنانکه گذشت می‌گوید.

قسم سیم آنکه: مرد یا وکیل زن صیغه گوید و اذن ولیّ نباید و وکیل زن به جای «نَفْسِي» که در عبارات^۳ قسم اوّل گذشت، می‌گوید: «مُوكَلَّتِي» و باقی الفاظ چنان است که در قسم اول گذشت.

پس در عبارت اولی وکیل زن می‌گوید: «أَنْكَحْتُكَ وَ زَوَّجْتُكَ مُوكَلَّتِي عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ ثُمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس بی‌فاصله مرد همان را می‌گوید که در قسم اوّل گذشت و بر این قیاس عبارات دیگر^۴.

قسم چهارم آنکه: صیغه را مرد یا ولیّ گوید و زن [۱۳] ولیّ را وکیل نموده باشد، ولیّ می‌گوید: «إِصَالَةٌ وَكِالَةٌ عَنْ مُوكَلَّتِي أَنْكَحْتُكَهَا وَ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ ثُمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»؛ پس مرد قبول می‌کند.

پس ولیّ می‌گوید: «إِصَالَةٌ وَكِالَةٌ عَنْ مُوكَلَّتِي زَوَّجْتُكَ بِهَا عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس مرد قبول می‌کند.

۱-ج: «ولی».

۲-م: - «نیز علیحده می‌گوید و نیز علیحده اضافه می‌کند بر آنچه در قسم اول گذشت».

۳-ج: «عبارت».

۴-ج: - «و بر این قیاس عبارات دیگر».

پس ولی می‌گوید: «إِضَالَةٌ وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي أَنْكَحْتُهَا وَزَوَّجْتُهَا نَفْسَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»^۱ و در عبارت دیگر بدل «نفسك»، می‌گوید: «مِنْ نَفْسِكَ» و صورت افراد را اگر گوید، آنچه در قسم سیم گذشت علیحده می‌گوید؛ و نیز علیحده می‌گوید بر فرضی که نام زن زینب باشد. «أَنْكَحْتُكَ وَ زَوَّجْتُكَ بِنْتِي زَيْنَبَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ» و بر این منوال، باقی عبارات^۲ ایجاب را تغییر می‌دهد.

قسم پنجم آنکه: مرد با وکیل زن صیغه گوید و اذن ولی باید و ولی نیز وکیل زن را وکیل نموده باشد. اگر ولی پدر باشد، وکیل زن می‌گوید: «وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَعَنْ أَبِيهَا أَنْكَحْتُكَهَا وَ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ تُمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس مرد همان را که گذشت می‌گوید.

پس وکیل زن می‌گوید^۳: «وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَعَنْ أَبِيهَا زَوَّجْتُكَ بِهَا عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ تُمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس مرد قبول می‌کند.
پس وکیل می‌گوید^۴: «وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَعَنْ أَبِيهَا أَنْكَحْتُهَا وَ زَوَّجْتُهَا نَفْسَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»، پس مرد^۵ قبول می‌کند.

و اگر احتیاط خواندن صیغه را به طریق افراد رعایت کند، آن را که در قسم سیم گذشت نیز می‌خواند و نیز وکیل می‌گوید: «وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي أَنْكَحْتُكَ وَ زَوَّجْتُكَ بِنْتَهُ»^۶ زَيْنَبَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»، پس مرد همان را می‌گوید که گذشت و بر این قیاس باقی عبارات ایجاب را تغییر می‌دهد، اگر رعایت خواندن آنها [۱۴] نیز نماید.

۱- م: - «پس مرد قبول می‌کند... عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ».

۲- ج: «صداق».

۳- ج: - «پس وکیل زن می‌گوید».

۴- ل: + «وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَعَنْ أَبِيهَا أَنْكَحْتُهَا نَفْسَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ پس مرد قبول می‌کند، پس وکیل می‌گوید».

۵- ل: + «مِنْ».

۶- م: + «همان را می‌گوید».

۷- نسخه مجلس: «بِنْتِ».

قسم ششم آنکه: وکیل مرد با زن صیغه گوید و رضای ولی نباید، زن می گوید: «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ نَفْسِي عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ تَوْماناً جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ».

پس زن می گوید: «رَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ بِنَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ».^۱

پس زن می گوید: «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسِي مُوَكَّلَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس وکیل مرد همان را که قبل از این گفت، می گوید.

پس زن می گوید: «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسِي مِنْ مُوَكَّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»^۲، پس وکیل مرد قبول می کند.

قسم هفتم آنکه: وکیل مرد با زن صیغه گوید و اذن ولی باید، و ولی زن را وکیل نموده باشد. در این قسم زیاد می کند^۳ زن - قبل از «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ» و در هر عبارت - «إِصَالَةً وَكَالَةً^۴ عَنْ أَبِي» را، اگر ولی پدر باشد؛ و «عن جدی» را، اگر ولی جد باشد؛ و باقی الفاظ ایجاب و قبول چنان است که در قسم سابق گذشت.

مثلاً در عبارت اولی زن می گوید: «إِصَالَةً وَكَالَةً عَنْ أَبِي أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس وکیل مرد به دستور قسم سابق قبول می کند و اگر احتیاط عبارت افراد را رعایت نماید، می گوید نیز آنچه را که در قسم سابق گذشت، و نیز می گوید آنچه را که در اوّل این قسم گذشت بدون لفظ «إِصَالَةً».

قسم هشتم آنکه: وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید و اذن ولی نباید، هرگاه احتیاط

۱- م و ل: - «پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ».

۲- ل: - «پس زن می گوید: «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسِي مِنْ مُوَكَّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ».

۳- م: «می گوید».

۴- ج: - «و در هر عبارت إِصَالَةً وَكَالَةً».

۵- ج: «داشت».

۶- م: «یا».

رعایت همهٔ استعمالات نمایند، وکیل زن می‌گوید: «اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ مُوَكَّلَتِي عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ تُوْمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس بی فاصله [۱۵] وکیل مرد می‌گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ»^۱.

پس وکیل زن می‌گوید: «زَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ بِمُوَكَّلَتِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»^۲، پس وکیل مرد می‌گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ».

پس وکیل زن می‌گوید: «اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»، پس وکیل مرد همان را می‌گوید که گذشت.^۳

پس وکیل زن می‌گوید: «اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»، پس وکیل مرد قبول می‌کند.

قسم نهم آنکه: وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید و اذن ولی باید، و ولی وکیل زن را وکیل نموده باشد. وکیل زن می‌گوید: «وِكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي زَيْنَبَ وَ عَنْ أَبِيهَا اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ نَفْسَهَا عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ تُوْمَانًا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس وکیل مرد قبول می‌کند به عبارتی که در قسم سابق گذشت.

پس وکیل زن می‌گوید: «وِكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَ عَنْ أَبِيهَا زَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ بِهَا عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»، پس وکیل مرد قبول می‌کند.

پس وکیل زن می‌گوید: «وِكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَ عَنْ أَبِيهَا اَنْكَحْتُهَا وَ زَوَّجْتُهَا مُوَكَّلَكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُومِ»، پس وکیل مرد قبول می‌کند.

پس وکیل زن می‌گوید: «وِكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَ عَنْ أَبِيهَا اَنْكَحْتُهَا وَ زَوَّجْتُهَا مِنْ مُوَكَّلِكَ

۱- ل: «الْمَغْلُوم».

۲- ل: «پس وکیل زن می‌گوید: «زَوَّجْتُ مُوَكَّلَكَ بِمُوَكَّلَتِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَغْلُوم».

۳- ج: «پس وکیل زن می‌گوید... همان را می‌گوید که گذشت».

عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، پس وکیل مرد قبول می‌کند؛^۱ و اگر رعایت احتیاط صیغه افراد نماید، آنچه در قسم سابق مذکور شد نیز علیحده می‌گوید؛ و نیز آنچه در قسم سابق گذشت وکیل زن می‌گوید با تبدیل «مُوكَلَّتِي» به «بِنْتِ مُوكَلِّي»، مثلاً در عبارت اولی می‌گوید: «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوكَلَّكَ بِنْتِ مُوكَلِّي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» و بر این قیاس در باقی عبارات و اگر بعد از «بِنْتِ مُوكَلِّي»، اسم زن را بگوید بهتر است.

و مخفی نماند که در اکثر این اقسام، صیغه‌های^۲ ایجاب [۱۶] و قبول را به عبارات دیگر نیز می‌توان گفت. مثلاً ایجاب را در این قسم در صورت تشریک به این عبارت نیز می‌توان گفت: «أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوكَلَّكَ نَفْسَ مُوكَلَّتِي وَبِنْتِ مُوكَلِّي عَلَى صَدَاقِ خَمْسِينَ تُوْمَانًا» و بر این قیاس باقی عبارات را.^۳

و چون منظور و مقصود در عقد نکاح آن است که به عربی و به لفظ تزویج یا نکاح و به فعل ماضی ادا شود و زوج و زوجه و مهر تعیین و در شق تشریک به وکالت زوجه و ولی هر دو در شق^۴ افراد به وکالت زوجه علیحده و به وکالت ولی زوجه علیحده^۵ صیغه جاری شود، پس به هریک از عباراتی که مشتمل بر رعایت این شروط باشد واقع شود، عقد صحیح است.

و آنچه در اقسام مذکور شد، از جمله آن عبارات^۶ است. پس اگر کسی تغییر دهد و به عباراتی^۷ دیگر گوید و این شروط را در آن نیز رعایت نماید، عقد صحیح خواهد بود.

۱- م: - «پس وکیل زن می‌گوید... پس وکیل مرد قبول می‌کند».

۲- نسخ خطی: «صیغهای».

۳- ج: - «را».

۴- م: - «تشریک به وکالت زوجه و ولی هر دو در شق».

۵- م: - «و به وکالت ولی زوجه علیحده».

۶- ج: «عبارت».

۷- ج: «عبارتی».

مطلب دُویم: در بیان عقد متعه و بعضی از احکام آن

بدان ایدک الله تعالی که شرایط و آدابی که در نکاح دائم مذکور شد، همگی در عقد متعه نیز باید که رعایت شود و فرق میان نکاح دائم و متعه در^۱ چند چیز است:

[تفاوت عقد نکاح و عقد متعه]

اول آنکه: به اتفاق کل علماء رضی الله عنهم به لفظ «أَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ» عقد نکاح واقع می شود، چنانکه گذشت. و خلاف است در اینکه به لفظ «مَتَّعْتُ» واقع می شود یا نه^۲؛ و اتفاق نموده اند بر اینکه عقد متعه به هریک از این سه لفظ واقع می شود.^۳

دویم آنکه: اگر مهر در نکاح دائم مذکور نشود^۴، عقد باطل نیست، چنانکه گذشت. به خلاف عقد متعه که اگر مهر در آن تعیین نشود به اتفاق کل علماء باطل است.^۵

سیم آنکه: در نکاح مدّت مذکور نمی شود. زیرا که دائم است به خلاف متعه که لازم است در [۱۷] آن تعیین مدّت به نحوی که قابل زیاده و نقصان نباشد و اشتباهی در آن

۱- ج: - «نیز باید که رعایت شود و فرق میان نکاح دائم و متعه در».

۲- شریف مرتضی در الناصریات، ص ۳۲۴، مسأله: ۱۵۲ و ابن ادریس حلی در السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰ فرموده اند که: فقط به این دو لفظ، عقد نکاح دائم واقع می شود. و محقق حلی در المختصر النافع، ص ۱۶۹، الفصل الاول: فی صیغة العقد و فاضل آبی در کشف الرموز، ج ۲، ص ۹۶، کیفیة صیغة عقد النکاح، فرموده اند: با هر سه لفظ عقد نکاح دائم واقع می شود.

۳- خلاصة الإیجاز، ص ۴۵، الفصل الاول: فی العقد؛ مختصر النافع، ص ۱۸۱، القسم الثاني: فی النکاح المنقطع؛ کشف الرموز، ج ۲، ص ۱۵۵.

۴- ج: «شود».

۵- الکافی للحلی، ص ۲۹۸، النکاح المتعة؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۴۰ فی اباحة نکاح المتعة؛ المذهب، ج ۲، ص ۱۷۹، باب اقسام النکاح؛ غنیة النزوع، ص ۳۵۵، الفصل السادس: فی نکاح المتعة؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰؛ الجامع للشرایع، ص ۴۵۰، احکام المتعة؛ مختلف الشیعة، ج ۷، ص ۲۱۷، الفصل الخامس: فی نکاح المتعة.

نرود و در^۱ وقتی که مقصود زن و مرد عقد منقطع باشد - یعنی متعه - و در عقد مدت^۲ مذکور نشود^۳، علما در آن خلاف نموده‌اند.

بعضی گفته‌اند که: عقد صحیح است و میان این زن و مرد نکاح دائم متحقق می‌شود.^۴

و بعضی گفته‌اند که: عقد باطل است.^۵

و بعضی گفته‌اند که: اگر عقد به لفظ نکاح یا تزویج گفته شده است صحیح و دائم است و اگر به لفظ متعه جاری شده است، باطل است^۶ و مذهب دویم اظهر و اقوی است. لیکن، احوط آن است^۷ که بعد از وقوع چنین عقدی، یا عقدی دائم تازه جاری سازند^۸، یا آن مرد آن^۹ زن را طلاق گوید.

و^{۱۰} مشهور میان علماء^{۱۱} آن است که درازی و کوتاهی مدّت متعه به اختیار

۱- م: + «آن».

۲- م: «متعه».

۳- ج: «شود».

۴- الکافی للحلی، ص ۲۹۸، النکاح المتعه؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۴۰، فی اباحة نکاح المتعه؛ النهاية، ص ۴۵۰، باب ضروب النکاح و ص ۴۸۹، باب المتعه و احکامها؛ المذهب، ج ۲، ص ۲۴۱، باب نکاح المتعه؛ غنیة النزوع، ص ۲۴۶، الفصل السادس: فی نکاح المتعه.

۵- مرحوم شیخ در کتاب المبسوط، ج ۴، ص ۲۴۶، فی نکاح المتعه، برخلاف نظرش در کتاب الخلاف و النهاية نظر داده و فرموده: «فان كانت المدة مجهولة لم یصح»؛ و علامه حلی در تبصرة المتعلمین، ص ۱۷۹، الفصل الرابع فی المتعه، فرموده: لو لم یذكر الاجل فالاقرب البطلان و در تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۰، الفصل الثامن: فی نکاح المتعه، فرموده: و قيل یبطل العقد و هو الاقوی.

۶- السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰، الفرق بین نکاح الغبطة و نکاح المتعه.

۷- م: - «آن است».

۸- ج: «سازد».

۹- ل: - «مرد آن».

۱۰- ج: + «اقوی و».

۱۱- شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۰، فی نکاح المنقطع؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۱، ←

زوجین^۱ است، پس ایشان اگر خواهند^۲ که مدّت را یک ساعت یا پنجاه سال قرار دهند، جایز است؛ و احوط آن است که کمتر از نصف روز نباشد به جهت خلاقی که از کلام بعضی ظاهر می شود.

و هرگاه مدّت معین شود و زوجین شرط نمایند عدد خاصی را^۳ برای جماع، عقد صحیح است.

و اگر اکتفا کنند به تعیین عدد جماع و مدّت را تعیین نمایند، مثل آنکه مردی زنی را متعه کند که دو مرتبه با او جماع کند، پس در صحت و بطلان آن علماء خلاف کرده اند^۴ و احوط آن است که بدون تعیین^۵ مدّت، عقد متعه واقع نشود.

و مشهور و اقوی آن است که مدّت متعه جایز است که متصل به زمان عقد باشد و جایز است که منفصل باشد^۶ از آن، مثل آنکه در [۱۸] وسط ماه زنی را یکساله متعه کند و اول یکسال غرّه ماه آینده باشد؛ و بعضی منفصل را باطل دانسته اند.

و نیز مشهور آن است که هرگاه مدّت را در عقد مجمل گذارند و بیان نکنند که متصل به زمان عقد است یا منفصل، عقد صحیح است و باید که ابتدای مدّت از زمان عقد باشد

→ الفصل الثامن: فی نکاح المتعة؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۴۹. یشرط فی العقد ذکر الاجل؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۱۴۱، فی أن ذکر الاجل شرط فی صحة نکاح المتعة.

۱- ج: «زوجه».

۲- ج: «خواهد».

۳- ج: «از».

۴- بنگرید: النهایة، ص ۴۹۱، باب المتعة و احکامها؛ المذهب، ج ۲، ص ۲۴۲، باب نکاح المتعة؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۱، فی النکاح المنقطع؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۱، الاجل؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۵۳؛ کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۸۳.

۵- ج: «نمودن».

۶- شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۰، فی النکاح المنقطع؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۱، الفصل الثامن: فی نکاح المتعة؛ الدر المنضود، ص ۱۹۵، الفصل الثانی: فی المنقطع؛ جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۲۸، اشتراط الاجل؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۵۱.

و در این نیز بعضی خلاف کرده‌اند؛^۱ و احوط آن است که در عقد متعه مدّت را متصل به زمان عقد قرار دهند و در اصل عقد تصریح به اتّصال نمایند.

چهارم آنکه: هرگاه^۲ نکاح دائم به وجه^۳ صحیح لازم واقع شود، اگر زوج خواهد که زوجه را از حباله خود بیرون کند، نمی‌شود، مگر^۴ آنکه زن را طلاق گوید در حضور دو عادل به شروطی که در طلاق معتبر است، به خلاف عقد متعه که اگر زوج در اثناء مدت خواهد که متعه را از حباله خود بیرون کند، موقوف بر طلاق و حضور دو عادل نیست و همین بس است که باقی مدّت را به زن بخشد.

پنجم آنکه: خلاقی نیست در اینکه نکاح دائم^۵ سبب آن است که زوجین از هم میراث برند، به خلاف متعه که در آن علماء خلاف کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند که: در متعه نیز زوجین از هم^۶ ارث می‌برند، اگر موت یکی از ایشان در مدّت متعه باشد، خواه شرط میراث بردن از هم کرده باشند، یا شرط میراث نبردن کرده باشند^۷، یا مجمل گذاشته^۸ باشند و این قول مشهور نیست.^۹
و بعضی گفته‌اند که: در هیچ یک از این شقوق از هم میراث نمی‌برند.^{۱۰}

۱- بنگرید: شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۰ - ۵۳۱، فی النکاح المنقطع؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۱، الفصل الثامن: فی نکاح المتعة؛ جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۲۹، اشتراط الاجل؛ الدر المنضود، ص ۱۹۵، الفصل الثانی: فی المنقطع.

۲- م: - «هرگاه».

۳- ج: «بوده»، بدل «به وجه».

۴- م: + «به».

۵- ج: + «به».

۶- ج: - «از هم».

۷- ج: - «یا شرط میراث نبردن کرده باشند».

۸- م: «گذاشته».

۹- در جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۳۸، آمده است که این قول نقل شده از ابن براج، بنگرید: المهذب، ج ۲، ص ۲۴۳، باب نکاح المتعة.

۱۰- خلاصة الایجاز، ص ۵۰، الفصل الخامس: فی احکام المتعة؛ الکافی للحلی، ص ۲۹۸، النکاح المتعة؛ غنية النزوع، ص ۳۵، الفصل السادس: فی نکاح المتعة؛ السرائر، ج ۲، ص ۷۰.

و بعضی گفته‌اند که: اگر شرط میراث بردن کرده باشند، میراث می‌برند و اگر شرط میراث بردن نکرده باشند، میراث [۱۹] نمی‌برند خواه شرط میراث بردن کرده باشند یا مجمل گذاشته باشند، و این قول به حسب ظاهر راجح است.^۱

و بعضی گفته‌اند که: اگر شرط میراث بردن کرده باشند میراث نمی‌برند و اگر شرط میراث بردن نکرده باشند، می‌برند؛^۲ و شرط میراث کردن یا نکردن اگر چه در صحت و بطلان عقد متعه دخلی ندارد، لیکن چون منشأ اشکال و نزاع است در میراث، بهتر آن است که در عقد متعه شرط کنند میراث بردن را و به اجمال اکتفا نکنند.

و فرقهای دیگر نیز میان نکاح دائم و منقطع^۴ هست، لیکن تفصیل آنها مناسب نیست با وضع این رساله بر نهجی که امر اشرف اعلی صادر شده.

و مخفی نماند که لفظ «مَتَّعْتُ» مانند لفظ «زَوَّجْتُ» است در اینکه متعدی به هر دو مفعول می‌شود به نفس با جواز تقدیم هریک از مفعولین بر دیگری؛ و متعدی می‌شود به مفعول دوم به کلمه «باء»، هرگاه زوجه مفعول دویم باشد؛ و به کلمه «من»، هرگاه زوج^۵ مفعول دویم باشد و هریک از این استعمالات صحیح است و در عقد اکتفای به هریک می‌توان نمود و در کلام اهل لغت تعدیه به کلمه «باء» بیشتر شده.

و اظهر و احوط آن است که زوج و زوجه و مهر و مدّت و باقی اموری که در عقد متعه^۶ لازم یا راجح است ذکر آنها باید که یا صریحاً در عقد مذکور شوند^۷، مثل آنکه

→ ۶۲۳ - ۶۲۴، توارث نکاح المؤجل؛ مختلف الشیعة، ج ۷، ص ۲۲۷ - ۲۲۸، هل یثبت التوارث بعقد المتعة؟ الدر المنضود، ص ۱۹۶، الفصل الثانی: فی المنقطع.

۱- بنگرید: النهایة، ص ۴۹۲، باب المتعة و احکامها؛ الوسیلة، ص ۳۰۹، فصل فی بیان نکاح المتعة؛ مختصر النافع، ص ۱۸۲، القسم الثانی: فی نکاح المنقطع.

۲- عبارات دو قول اخیر در نسخه م و ل مشوش و مجمل است و آنچه در متن آمده از نسخه ج می‌باشد. ۳- الانتصار، ص ۲۷۵، نکاح المتعة.

۴- م: «انقطاع».

۵- ج: «زوج».

۶- ج: «شد».

۷- ج: «شود».

وکیل زن به وکیل مرد گوید: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلَتِي زَيْنَبَ مُوَكَّلَكَ مُحَمَّداً شَهْراً هَلاَئِياً مُبْتَدَأً مِنَ الْآنِ بِاِثْنَيْ عَشَرَ عَبَّاسِيّاً جَدِيدَ الصَّرْبِ بِشَرْطِ أَنْ لَا تَرْتَهُ وَلَا يَرْتَهَا»، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمُوَكَّلِي مُحَمَّداً فِي الشُّدَّةِ الْمَذْكُورَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَذْكُورِ بِالشَّرْطِ الْمَذْكُورِ».

یا سابق بر عقد تمهید امور مزبوره نمایند و آن دو شخصی که صیغه می گویند، آنها را در خاطر داشته [۲۰] باشند و به لفظی مطابق لغت عربی به آنها اشاره نمایند، مثل آنکه وکیل زن گوید: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ^۲ فِي الشُّدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ بِالشَّرْطِ الْمَعْلُومِ»، پس وکیل مرد گوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا» و به لفظ «مُوَكَّلَتِي» اشاره نماید به آن زنی که او را وکیل نموده؛ و به لفظ «مُوَكَّلَكَ» اشاره نماید^۳ به مردی که مخاطب را وکیل نموده^۴؛ و به لفظ «مَدَّتْ معلومه»، اشاره کند^۵ به مدت یک ماه^۶ که ابتدای آن از حال جریان صیغه باشد؛ و به لفظ «مَبْلَغِ معلوم» اشاره نماید به دوازده^۷ عباسی تازه سکه؛ و به لفظ «شَرْطِ معلوم»، اشاره نماید به شرط میراث نبردن از هم. و اقسامی که در نکاح دائم گذشت، در عقد متعه نیز به تفصیل^۸ ذکر می شود:

قسم اول^۹ آنکه: زن با مرد صیغه گوید و رضای ولی نباید، هرگاه مدت را فرض کنیم که یک ماه است و مهر مبلغ پنج عباسی تازه^{۱۰} بعد از خواندن خطبه، زن می گوید:

۱-م: - «لا».

۲-ج: - «مُوَكَّلَكَ».

۳-ج: - «نماید».

۴-ج: + «باشد».

۵-م: «نماید».

۶-م: «ماه».

۷-م: «و از ده»، بدل «به دوازده».

۸-م: + «گذشت در عقد متعه نیز به تفصیل».

۹- در نسخه ج از اینجا به بعد تا آخر نسخه عناوین و رؤوس مطالب نانوشته است که کاتب می خواسته آن را با قلم قرمز بنویسد، ولی ظاهراً فراموش کرده است، مثلاً در اینجا عبارت

«قسم اول» جایش سفید است.

۱۰-ج: + «سکه».

«مَتَّعْتُكَ نَفْسِي شَهْرًا هَلَالِيًّا مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِخَمْسِ عَبَاسِيَّاتٍ جَدِيدَةِ الضَّرْبِ بِشَرَطِ أَنْ لَا تَرْتِنِي وَلَا أَرْتُكَ»، پس بی فاصله مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِنَفْسِي هَكَذَا».

و اگر بر سبیل احتیاط استعمالات دیگر لفظ متعه را نیز خواهد که بگوید، در ذکر مدّت و مهر و شرط و قبول تفاوتی نمی‌کند و تفاوت منحصر است در فعل «مَتَّعْتُ» با دو مفعول آن به این نحو: «مَتَّعْتُ نَفْسِي نَفْسَكَ وَ مَتَّعْتُكَ بِنَفْسِي وَ مَتَّعْتُ نَفْسِي مِنْ نَفْسِكَ» و اگر مثلاً مدّت یکسال باشد، به جای شهر می گوید: «سَنَةً هَلَالِيَّةً» و اگر [۲۱] مهر شصت عباسی باشد، به جای «بِخَمْسِ عَبَاسِيَّاتٍ» می گوید: «بِسِتِّينَ عَبَاسِيًّا»^۱ و بر این قیاس مدّت و مهر را تغییر می‌دهد و به قدری که قرار شده باشد ذکر می‌کند.

و اگر زن و مرد مربوط به لغت عربی نباشند و قادر نباشند بر اینکه مهر و مدّت را به لفظ عربی گویند، باید به نحوی که سابق بر این مذکور شد، قبل از عقد، مهر و مدّت را تعیین کنند و در وقت^۲ خواندن صیغه در خاطر داشته باشند، و زن بگوید: «فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» و اشاره نماید به مدت معهوده و مهر معهود؛ و شرط میراث نبردن را اگر خواهند که در عقد مذکور سازند، بعد از تمهید آن در آخر صیغه می‌گویند: «بِالشَّرْطِ الْمَعْلُومِ».

و اگر معنی صیغه را به تفصیل به لغتی که می‌دانند، قبل از گفتن صیغه به عربی یا بعد از آن بگویند^۳ تا صیغه را به لغت خود نیز خوانده باشند، بهتر است.

و چون امر اشرف اعلی صادر شده است که از یکسال تا چهل سال به تفصیل مرقوم گردد و مهر به جهت هر سال مبلغ دوازده هزار دینار^۴ باشد، لهذا به تفصیل معروض^۵ می‌گردد؛ و چون عبارتی که مرد می‌گوید، در همه این چهل احتمال تفاوتی ندارد، آن را

۱-ج: - «می‌گوید: بِسِتِّينَ عَبَاسِيًّا».

۲-ج: - «وقت».

۳-م: - «بگویند».

۴-ج: - «دینار».

۵-م: - «گردد و مهر به جهت... به تفصیل معروض».

تکرار نمود؛ و چون به هریک از استعمالات، عقد صحیح است، اکتفا به یک استعمال نمود.

پس اگر مدت یکسال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِسِتِّينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي هَكَذَا».

و اگر مدت دو سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَتَيْنِ هِلَالِيَّتَيْنِ مُبْتَدَأَتَيْنِ مِنَ الْآنِ بِمِائَةٍ وَعَشْرِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ^۱». [۲۲]

و اگر مدت سه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَلَاثَ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِمِائَةٍ وَثَمَانِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت چهار سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي أَرْبَعَ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ^۲ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِمِائَتَيْنِ وَأَرْبَعِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت پنج سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي خَمْسَ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِثَلَاثِمِائَةٍ عَبَاسِيٍّ جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت شش سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سِتَّ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِثَلَاثِمِائَةٍ وَسِتِّينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت هفت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَبْعَ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِأَرْبَعِمِائَةٍ وَعِشْرِينَ^۳ وَثَمَانِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت هشت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَمَانِيَّ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِأَرْبَعِمِائَةٍ وَثَمَانِينَ^۴ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت نه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي تِسْعَ سِنِينَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِخَمْسِمِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

۲- م: «هِلَالِيَّةٍ».

۱- م: «الضَّرْبِ».

۴- م: «بِخَمْسِمِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ».

۳- م: «ثَمَانِينَ».

و اگر مدت ده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي عَشْرًا سِنِينَ هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتِّمَائَةٍ عَبَّاسِيٍّ جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت یازده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي إِحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتِّمَائَةٍ وَ سِتِّينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت دوازده سال باشد، زن [۲۳] می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسَبْعِمَائَةٍ^۳ وَ عَشْرِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سیزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسَبْعِمَائَةٍ وَ ثَمَانِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت چهارده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِثَمَانِمَائَةٍ وَ أَرْبَعِينَ^۴ عَبَّاسِيًّا جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت پانزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِتِسْعِمَائَةٍ عَبَّاسِيٍّ جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت شانزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سِتَّ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِتِسْعِمَائَةٍ وَ سِتِّينَ^۵ عَبَّاسِيٍّ جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت هفده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ عَشْرِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدِ الضَّرْبِ».

و اگر مدت هیجده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ ثَمَانِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدِ الضَّرْبِ».

۱-ج: «بَعَثِي».

۲-ج: «إِثْنَى».

۳-م: «سَبْعِمَاءَةٌ».

۴-م: «بِسَبْعِمَائَةٍ وَ ثَمَانِينَ».

هل: - «سَنَةً».

۵-م: - «وَ سِتِّينَ».

۷-ل: - «ثَمَانِي».

و اگر مدت نوزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَمِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».^۱

و اگر مدت بیست سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي عِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَمِائَتَيْنِ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».^[۲۴]

و اگر مدت بیست و یک سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَمِائَتَيْنِ وَسِتِّينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و دو سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي إِثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ وَعِشْرِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و سه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ وَثَمَانِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و چهار سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَأَرْبَعِمِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و پنج سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي خَمْسًا وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و شش سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سِتًّا وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ وَسِتِّينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و هفت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَبْعًا وَعِشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَسِتِّمِائَةٍ وَعِشْرِينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».^۲

۱- ل: - «و اگر مدت نوزده سال باشد... جَدِيدَ الضَّرْبِ».

۲- ل: - «بِأَلْفٍ وَمِائَتَيْنِ وَسِتِّينَ... هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ».

۳- م: «أَرْبَعِمِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ».

۴- ج: - «سَنَةً».

۵- م: «خَمْسِمِائَةٍ وَسِتِّينَ».

ع- در ج: بیست و شش سال و بیست و هفت سال تکرار شده است.

و اگر مدت بیست و هشت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَمَانٍ وَعَشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ سِتِّمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ^۱ عَبَاسِيًّا [۲۵] جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت بیست و نه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي تِسْعًا^۲ وَ عَشْرِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ سَبْعِمِائَةٍ وَ أَرْبَعِينَ^۳ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ ثَمَانِمِائَةٍ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و یک سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي إِحْدَى وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ ثَمَانِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و دو سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ^۴ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ تِسْعِمِائَةٍ وَ عَشْرِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و سه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفٍ وَ تِسْعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و چهار سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و پنج سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفَيْنِ وَ مِائَةٍ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و شش سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سِتًّا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفَيْنِ وَ مِائَةٍ وَ سِتِّينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».^۵

و اگر مدت سی و هفت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَبْعًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِأَلْفَيْنِ وَ مِائَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

۱-ج: «سَبْعِمِائَةٍ وَ أَرْبَعِينَ».

۲-ج: «سَبْعًا».

۳-م: «بِسِتِّمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ».

۴-ج: «وَ ثَلَاثِينَ».

۵-م: «و اگر مدت سی و شش سال... جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و هشت سال باشد، زن [۲۶] می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِالْفَقِينِ وَ مِائَتِينَ وَ ثَمَانِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و نه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي تِسْعًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِالْفَقِينِ وَ ثَلَاثِيَّةً وَ أَرْبَعِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».^۱

و اگر مدت چهل سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي أَرْبَعِينَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِالْفَقِينِ وَ أَرْبَعِمِائَةً عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

قسم دوم آنکه: زن با مرد صیغه گوید و اذن ولی باید، و^۲ ولی زن را وکیل نموده باشد، در این قسم زن^۳ پیش از «مَتَّعْتُكَ» می گوید^۴: «أُضَالَّةً وَ وَكَالَةً عَنْ أَبِي»، اگر پدر او را وکیل نموده باشد؛ و می گوید^۵: «أُضَالَّةً وَ وَكَالَةً عَنْ جَدِّي»، اگر جد او را وکیل نموده باشد و باقی صیغه را چنانکه در قسم اول گذشت می گوید.

پس هرگاه مدت یکسال^۶ باشد و پدر او را وکیل نموده باشد، می گوید: «أُضَالَّةً وَ وَكَالَةً عَنْ أَبِي مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ»^۷، پس بی فاصله مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي هَكَذَا».

و بر این قیاس در باقی^۸ استعمالات لفظ «مَتَّعْتُ» و اگر رعایت احتیاط خواندن^۹

۱- ج: - «و اگر مدت سی و نه سال... جَدِيدَ الضَّرْبِ».

۲- م: - «و».

۳- م: - «زن».

۴- ج: «و می گوید در این قسم زن پیش از مَتَّعْتُكَ»، بدل «در این قسم زن پیش از مَتَّعْتُكَ می گوید».

۵- ل: - «أُضَالَّةً وَ وَكَالَةً عَنْ أَبِي، اگر پدر او را وکیل نموده باشد؛ و می گوید».

ع-ج: + «بوده».

۷- ج: - «عَنْ أَبِي مَتَّعْتُكَ نَفْسِي سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتِينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

۸- ج: «از»، بدل «در باقی».

۹- م: - «خواندن».

صیغه را به طریق انفراد خواهد، می خواند^۱ نیز آنچه را که در قسم اول گذشت و^۲ می خواند نیز آنچه را که در این قسم گذشت^۳ بی لفظ «أضالَّة».

قسم سیم آنکه: صیغه را مرد با وکیل زن می گوید و اذن ولیّ نباید، در این صورت وکیل زن می گوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي سَنَةَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتَيْنِ [۲۷] عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ» و مرد همان را می گوید^۴ که در قسم اول گذشت و بر این منوال است استعمالات دیگر.^۵

قسم چهارم آنکه: مرد با ولیّ زن صیغه گوید و اذن ولیّ باید و زن ولیّ را وکیل نموده باشد، در این قسم ولیّ می گوید: «أضالَّةٌ وَوَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي مَتَّعْتُكَهَا سَنَةَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتَيْنِ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس مرد همان را می گوید که گذشت؛ و بر این دستور در استعمالات دیگر، مثلاً در استعمال با کلمه «من» می گوید: «أضالَّةٌ وَوَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي مَتَّعْتُهَا مِنْكَ سَنَةَ هِلَالِيَّةٍ» و تتمه صیغه را می گوید و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید، هر آنچه در قسم سیم گذشت^۶ [می گوید] و نیز می گوید^۷: «مَتَّعْتُكَ بِنَتِي سَنَةً» با تتمه صیغه.

قسم پنجم آنکه: صیغه را مرد با وکیل زن گوید و اذن ولیّ باید، و ولیّ وکیل زن را وکیل نموده باشد، در این قسم اگر پدر ولیّ^۸ باشد، وکیل می گوید: «وَكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَعَنْ أَبِيهَا مَتَّعْتُكَهَا سَنَةَ هِلَالِيَّةٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الْإِنِّ بِسِتَيْنِ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ».

۱- ج: + «و».

۲- ج: - «و».

۳- ج: - «نیز آنچه را که در این قسم گذشت».

۴- م: - «می گوید».

۵- ج: - «دیگر».

۶- م: - «و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید هر آنچه در قسم سیم گذشت».

۷- ل: - «و اگر احتیاط صیغه انفراد... و نیز می گوید».

۸- ج: «در این اگر ولیّ» بدل «در این قسم اگر پدر ولیّ».

پس مرد به عبارتی که گذشت قبول می‌کند و بر این قیاس باقی استعمالات، مثلاً در استعمال با کلمه «باء» وکیل زن می‌گوید: «وِكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَ عَنْ أَبِيهَا مَتَّعْتُكَ بِهَا سَنَةً».

و اگر احتیاط صیغه افراد نماید، هر آنچه در قسم سیم گذشت نیز می‌گوید و نیز می‌گوید: «وِكَالَةٌ عَنْ مُوَكَّلَتِي مَتَّعْتُكَ بِنَتْنِ سَنَةً» با تتمه صیغه و مرد همان را می‌گوید که گذشت.

قسم ششم آنکه: زن با وکیل مرد صیغه گوید و اذن ولی نباید، در این قسم زن می‌گوید: «مَتَّعْتُ مَوَكَّلَكَ نَفْسِي سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِسِتِّينَ عَبَّاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس بی فاصله^۲ [۲۸] وکیل مرد می‌گوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمَوَكَّلَتِي هَكَذَا»؛ و بر این منوال است استعمالات دیگر، مثلاً در استعمال^۳ با کلمه «من» زن می‌گوید: «مَتَّعْتُ نَفْسِي مِنْ مَوَكَّلِكَ سَنَةً» تا آخر صیغه.^۴

قسم هفتم آنکه: زن با وکیل^۵ مرد صیغه گوید و اذن ولی باید، و ولی زن را وکیل نموده باشد. در این قسم می‌گوید زن^۶ هر آنچه را که در قسم سابق گذشت^۷، لیکن در اول آن زیاد می‌کند «أُضَالَةٌ وَ وِكَالَةٌ عَنْ أَبِي» را اگر ولی پدر^۸ باشد و «عن جدی» را اگر ولی جد باشد؛ و وکیل مرد همان را می‌گوید که در قسم سابق گذشت.

و اگر احتیاط صیغه افراد نماید، هر آنچه در قسم سابق مذکور شد^۹ نیز می‌گوید بی زیاده^{۱۰} و نیز زیاد می‌کند بر آن «وِكَالَةٌ عَنْ أَبِي يَا عَنْ جَدِّي» را.

۱-ج: «مَوَكَّلَتِي». ۲-م: - «بی فاصله».

۳-م: «استعمالات». ۴-ج: - «قسم ششم آنکه... تا آخر صیغه».

۵-ل: - «وکیل». ۶-م: - «زن».

۷-ج: «مذکور شد». ۸-م: - «پدر».

۹-م: «گذشت». ۱۰-م: - «بی زیاده» و ج: «بی زیادتی».

قسم هشتم آنکه: وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید^۱ و اذن ولی نباید، در این صورت وکیل زن می گوید^۲: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلَكَ مُوَكَّلَتِي سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِسِتِّينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس بی فاصله وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا» و بر این قیاس است استعمالات دیگر.

قسم نهم آنکه: وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید و اذن ولی باید و ولی وکیل زن را وکیل نموده باشد. در این قسم وکیل زن می گوید: «وَكَالَهُ عَنْ مُوَكَّلَتِي وَعَنْ أَبِيهَا مَتَّعْتُهَا مُوَكَّلَكَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِسِتِّينَ عَبَاسِيًّا جَدِيدَ الضَّرْبِ»^۳، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا».

و اگر احتیاط صیغه افراد نماید، وکیل زن آن را که در قسم سابق گذشت نیز [۲۹] می گوید؛ و نیز می گوید: «وَكَالَهُ عَنْ مُوَكَّلِي مَتَّعْتُ بِنْتَهُ زَيْنَبَ مِنْ مُوَكَّلِكَ سَنَةً هِلَالِيَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْآنِ بِسِتِّينَ عَبَاسِيًّا»؛ و بر این دستور است باقی استعمالات؛ و نباید دانست که چنانکه در مطلب اول گذشت، صیغه های^۵ مزبوره را به عبارات دیگر نیز ادا می توان نمود، هرگاه شروطی که سابق تفصیل یافت در آنها یافت شود.

و مناسب است ختم این مباحث به ذکر دو فصل^۶:

۱-ج: - «صیغه گوید».

۲-م: «وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید» بدل «وکیل زن می گوید».

۳-ج: - «جَدِيدَ الضَّرْبِ». ۴-ج: - «و نیز می گوید».

۵-نسخ خطی: «صیغهای». ۶-ج: «در دو فصل»، بدل «به ذکر دو فصل».

فصل اول: در آداب زفاف کردن

سنت است که مردمان در وقت بردن عروس به خانه داماد «الله اکبر» را مکرر گویند و از جمله وصیتهای حضرت سید المرسلین علیهم السلام به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه این است که: یا علی! هرگاه عروس بر تو داخل شود، موزه‌های^۱ او را بیرون کن و پاهای^۲ او را در طشتی بشوی و بپاش آن آب را تا آخر خانه^۳ خود که خدای تعالی بیرون می‌کند از خانه تو هفتاد هزار نوع از فقر را و نازل می‌کند بر تو هفتاد هزار نوع از برکت را که بر سر عروس فرود می‌آید، تا آنکه می‌رسد برکت آنها به هر گوشه از خانه تو و ایمن می‌شود عروس از دیوانگی و خوره و پیسی تا در خانه تو باشد، و منع کن عروس را تا هفت روز^۴ از خوردن شیر و سرکه^۵ و گشنیز و سیب ترش.

پس علی علیه السلام سؤال نمود که یا رسول الله! برای چه منع کنم عروس را از خوردن چهار چیز؟ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: برای آنکه به سبب خوردن این چهار چیز، رحم سرد^۶ و عقیم می‌شود [۳۰] و حصیری که در کنار خانه افتاده باشد، بهتر است از زنی که عقیم و نازا باشد.^۷

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مروی است که: هرگاه عروس را به نزد تو آورند، امر کن که وضو کند و تو نیز وضو کن و دو رکعت نماز بگذار و امر کن که او نیز دو رکعت نماز بگذارد و حمد خدا بگو^۸ و صلوات بر محمد و آل او بفرست و این دعا را بخوان و بگو به زنانی که با عروس آمده‌اند آمین گویند.

۱- چکمه‌های. ۲-ج: «پای».

۳-ج: - «خانه». ۴-ج: - «را تا هفت روز».

۵-ج: «از خوردن شیر و از سرکه تا هفت روز»، بدل «از خوردن شیر و سرکه».

۶-ج: «خوردن این چیز رحم گردد»، بدل «خوردن این چهار چیز رحم سرد».

۷-امالی، شیخ صدوق، ص ۶۶۲، مجلس السادس والسبعون، حدیث ۱.

۸-ج: «و حمد را»، بدل «و حمد خدا بگو».

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْفَقْهَ وَوُدَّهَا وَرِضَاهَا وَأَرْضِنِي بِهَا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا بِأَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَأَنْسِ اتِّتِلَافٍ^۱، فَإِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَتَكْرَهُ الْحَرَامَ»^۲.

از حضرت صادق صلوات الله عليه منقول است که: چون در شب زفاف به نزد عروس روی، موی پیشانی او را بگیر و رو به قبله کن و بگو: «اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحْلَلْتُهَا فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا، فَاجْعَلْهُ^۳ تَقِيًّا مِنْ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شُرَكَاءَ وَلَا نَصِيبًا»^۴.

و نیز از آن حضرت مروی است که: در اوّل ملاقات تو با زن دست بر بالای پیشانی او^۵ گذار^۶ و این دعا را^۷ بخوان: «اللَّهُمَّ عَلَى كِتَابِكَ^۸ تَزَوَّجْتُهَا وَفِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا، فَإِنْ قَضَيْتَ لِي فِي رَحِمِهَا شَيْئًا، فَاجْعَلْهُ^۹ مُسْلِمًا سَوِيًّا^{۱۰} وَلَا تَجْعَلْهُ شُرَكَ شَيْطَانٍ»^{۱۱}.

و مکروه است زفاف کردن در وقتی که قمر در عقرب یا در تحت الشّغاع باشد.^{۱۲}

۱-ج: - «اتّلاف».

۲- الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰، باب القول عند دخول الرجل بأهله، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۱۵، ۱۱۶، باب استحباب الدخول علی طهر و صلاة رکعتین و الدعاء بالمأثور، حدیث ۱.

۳-م: «فاجعلها».

۴- الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰ - ۵۰۱، باب القول عند دخول الرجل بأهله، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۱۶، باب استحباب الدخول علی طهر و صلاة رکعتین و الدعاء بالمأثور، حدیث ۲.

۵-ج: - «او».

۶-ل: «بگذار».

۷-ج و م: - «را».

۸-ج: + «و فی أمانتیک».

۹-ج: «فاجعل».

۱۰-م: - «سویّا».

۱۱- الکافی، ج ۵، ص ۵۰۱، باب القول عند دخول الرجل بأهله، حدیث ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۰۷، باب الاستخارة للنکاح و الدعاء قبله، حدیث ۱.

۱۲- روایت آن قبلادر صفحه ۱۷۴، پاورقی ۶ و ۷ گذشت.

فصل دوم: در آداب جماع کردن^۱ و بعضی از احکام متعلّقه به آن

هرگاه زن خون حیض ببندد [۳۱] حرام است بر مرد که دانسته در فرج با او جماع کند، و اگر در این حال با او جماع کند^۲ واجب است که توبه کند.^۳

و بعضی از علماء کفّاره رانیز بر او واجب دانسته‌اند و گفته‌اند که^۴: اگر در اوایل ایّام حیض باشد، باید که یک اشرفی تصدّق کند و اگر در اواسط حیض باشد، نصف اشرفی و اگر در اواخر باشد، ربع اشرفی.^۵

و بعضی کفّاره را سنّت دانسته‌اند؛^۶ و دادن کفّاره احوط است.

و در حال نفاس نیز جماع کردن حرام است.

و علماء خلاف کرده‌اند^۷ در جماع کردن در وقتی که خون حیض یا نفاس قطع

۱- ل: - «در وقتی که قمر در عقرب یا در تحت الشعاع باشد. فصل دوم: در آداب جماع کردن».

۲- م: - «و اگر در این حال با او جماع کند».

۳- الخلاف، ج ۱، ص ۲۲۵، حکم وطی، الحائض؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۹، الفصل التاسع: فی مباحث متفرقه.

۴- م: - «که».

۵- بنگرید به: فقه الرضا، ص ۲۳۶، باب النکاح المتنع؛ المقنع، ص ۵۱، حکم من جامع امرأته أو أمته فی الحيض؛ المقنعة، ص ۵۶، باب ۷، حکم الحيض؛ الانتصار، ص ۱۲۶، کفّارة وطی الحائض؛ الخلاف، ج ۱، ص ۲۲۵، حکم وطی الحائض؛ الوسيلة، ص ۵۸، فصل فی بیان احکام الحيض؛ السرائر، ج ۳، ص ۷۶، کفّارات متنوعة؛ الجامع الشرائع، ص ۴۱، الحيض والاستحاضة و النفاس.

۶- مختلف الشيعة، ج ۱، ص ۳۴۹، استحباب الكفّارة لوطی الحائض؛ و مرحوم سبزواری در کفایة الأحکام، ج ۱، ص ۲۷، فرموده: «و اختلفوا فی وجوبها و استحبابها و الثاني أقرب، و هو قول أكثر المتأخرين».

۷- بعضی از علماء قائل به جواز شده‌اند و اشاره‌ای به حرمت و کراهت نکرده‌اند از جمله: الانتصار، ص ۱۲۸، وطی الحائض بعد انقطاع الدم؛ و مرحوم شیخ در النهایه، ص ۲۶، باب حکم الحائض فرموده: «فإذا انقطع عنها الدم، فالأولى لزوجها ألا يقربها حتى تغتسل»؛

شده^۱ و هنوز غسل نکرده باشد. بعضی حرام^۲ و بعضی مکروه دانسته‌اند^۳ و احوط ترک جماع است در آن حال.

و هرگاه زن خون استحاضه ببند و غسلی را^۴ که به سبب استحاضه لازم باشد به عمل آورد، جماع کردن با او جایز است و اگر تقصیر کند و غسل را به عمل^۵ نیاورد، اکثر علما بر آنند که جماع کردن با او جایز است نیز.^۶

و بعضی از علماء جماع کردن را^۷ با زن در دبر حرام^۸ و بعضی دیگر مکروه

→ جواهر الفقه، ص ۲۶۹، مسائل مبافاریات، مسأله ۶۵؛ و در غنیة النزوع آمده است: «فإن انقطع الدم عنها جاز لزوجها وطؤها إذا غسلت فرجها»؛ و در تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۸، الفصل التاسع: فی مباحث متفرقه، آمده است: «فإذا انقطع الدم حل نكاحها و هل يشترط الفسل؟ الاقرب عدمه، نعم يستحب متأكدا».

۱-م: «خون حیض با نفاس جمع شده»، بدل «خون حیض یا نفاس قطع شده».

۲- قائلی برای تحریم این مطلب به دست نیاوردیم، برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۳۳۶، جواز وطیء الحائض قبل أن تغتسل.

۳-المعتبر، ج ۱، ص ۲۳۵، فی کفارة وطیء الحائض؛ ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۲۸، ما یکره للحائض؛ روض الجنان، ص ۷۸، حکم وطیء الحائض بعد انقطاعه؛ مجمع الفائدة، ج ۱، ص ۱۵۲، حکم وطیها بعد انقطاع الدم قبل الفسل.

۴-ل: - «را».

۵-م: عبارت «آورد، جماع کردن با او جایز است و اگر تقصیر کند و غسل را به عمل» تکراری است.

۶-بنگرید: المقنعة، ص ۵۷، الباب ۷، حکم الحيض والاستحاضة: النهاية، ص ۲۹، باب حکم الحائض والمستحاضة:المعتبر، ج ۱، ص ۲۴۸، فی جواز وطیء المستحاضة؛ تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۰، الفصل الثالث: فی الاستحاضة؛ روض الجنان، ص ۸۵، احکام الاستحاضة.

۷-م: - «را».

۸-الوسيلة، ص ۳۱۳، فصل فی بیان احکام الزفاف و آداب الخلوة، ایشان فرموده‌اند: ←

دانسته‌اند^۱ و احوط مرتکب نشدن است.

و در حدیث وارد شده است که جایز نیست جماع کردن با زن هرگاه سنّ او کمتر از نه سال باشد.^۲

و هرگاه مرد با کنیز خود جماع کند جایز است که چنین کند که منی داخل فرج نشود و بیرون بریزد و اگر چه کنیز راضی نباشد، و در زوجه احوط آن است که بی رضای او مرد چنین نکند.^۳

و حرام است جماع کردن در وقتی که مرد یا زن یا هر دو، روزه‌دار باشند که افطار آن^۴ جایز نباشد و در وقتی که وقت نماز واجب، مضیق [۳۲] باشد و به سبب جماع نماز فوت شود و در شبی که صبح آن شب روزه بر یکی از ایشان واجب^۵ یا بر هر دو واجب معین باشد و بعد از جماع تا صبح زمانی باقی نمانده باشد که گنجایش غسل و مقدمات آن داشته باشد.

→ «و حرم علیه و طوؤها فی المحاش» و فاضل آبی در کشف الرموز خود فرموده‌اند: «فأما القدماء القمیین، و الشیخ السعید جمال الدین أبو الفتوح، و صاحب الواسطة یدهبون إلى تحریم ذلك».

۱- بنگرید: الانتصار، ص ۲۹۳، و طيء المرأة فی الدبر؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۳۶، کراهية اتیان النساء فی ادبارهن؛ الرسائل التسع، ص ۱۷۳، المسألة التاسعة: فی طيء الحلائل فی الدبر؛ نزهة الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر، ص ۱۰۱، المواضع التي یکره الجماع فیها؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۳۱، حکم النکاح فی الدبر و تعلق الاحکام به؛ المذهب البارع، ج ۳، ص ۲۰۸، حکم الوطیء فی الدبر؛

۲- الکافی، ج ۵، ص ۳۹۸، باب الحد الذي یدخل بالمرأة فیہ، حدیث ۱ - ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۰۱ - ۱۰۴، باب أنه لا یجوز الدخول بالزوجة حتی تبلغ تسع سنین، حدیث ۱ - ۹.

۳- ج: «بی رضای او چنان نکند»، بدل «بی رضای او مرد چنین نکند».

۴- ج: «یا هر دو روزه داشته باشند به روزه‌ای که افطار از آن»، بدل «یا هر دو روزه‌دار باشند

که افطار از آن». ۵- ج: «واجب».

و بعضی از علماء گفته‌اند که: حرام است جماع کردن بر کسی که برای غسل آب نیابد^۱ و جمعی^۲ از علماء جماع را در این حال مکروه دانسته‌اند^۳ و گفته‌اند که: هرگاه آب نیابد جماع جایز است و بدل غسل، تیمم می‌کند؛ و قول دومی اقوی است و قول اول احوط است.

و حرام است جماع کردن در وقتی که جماع، ضرری معتدبه به بدن رساند؛ و در وقتی که احرام بسته باشد؛ و در مکانی که عورت منکشف شود بر کسی که دیدن عورت بر او حرام باشد.^۴

و حرام است جماع کردن در مساجد و اولی و احوط اجتناب است از جماع کردن در اماکن مشرفه، مانند نزدیک ضرایح^۵ مقدسه معصومین صلوات الله علیهم و در وقتی که جماع کردن در آن وقت منافی احترام امامی باشد، مثل جماع کردن در روز عاشورا؛ و در غیر احوال و اوقاتی که مذکور شد، جماع کردن حلال و جایز است.

لیکن از احادیث و اخبار مستفاد می‌شود که بعضی از احوال و اوقات برای جماع بهتر است و باعث زیادتی خیر و خوبی است برای جماع کننده و برای فرزندی که به سبب آن جماع به وجود آید.

و بعضی دیگر از اوقات و احوال برای جماع کردن، مکروه است و ممکن است که جماع کننده یا فرزند به سبب آن جماع مبتلا شوند [۳۳] به مرضی یا به چیزی که ناخوش باشد، و گاه باشد که پروردگار جلّ شأنه حفظ کند و اثری بد بر آن^۶ جماع مترتب

۱- قائل این قول را نیافتیم. ۲- م: «بعضی».

۳- المذهب، ج ۲، ص ۲۲۳، فی آداب الغشیان، در عبارت اکثر علماء آمده است: جماع کردن در سفر هنگامی که آب برای غسل کردن نداشته باشد کراهت دارد؛ بنگرید: الجامع للشرایع، ص ۴۵۵، فی آداب النکاح؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۴۲۵، الفصل الرابع؛ فی الآداب؛ مسالک الأفهام، ج ۷، ص ۳۳، مکروهات الجماع؛ مشارق الشموس، ج ۲، ص ۳۸۱، الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۴۱۵.

۴- ج: «است».

۵- ج: «ضریح». ۶- م: «بدان»، بدل «بر آن».

نشود به تخصیص وقتی که توکل آن شخص بر جناب اقدس^۱ الهی کامل باشد. لیکن چون جزم حاصل نیست که با وجود آنکه در حدیث بیان کراهت شده پروردگار تعالی شأنه البتّه حفظ خواهد نمود، بهتر آن است که به مقتضای آن^۲ عمل شود.

و سند بعضی از^۳ احادیث که در این باب وارد شده است، اگرچه ضعیف است، لیکن چون علما رضوان الله تعالی علیهم نقل آن احادیث کرده‌اند و در مؤلفات خود نوشته‌اند، مجملی از آنها در این رساله مختصر، ذکر می‌شود، والله الموفق.

بدان ایدک الله تعالی که سنت است در وقت جماع کردن، بردن نام خدا و پناه بردن از شرّ شیطان، و در حدیث وارد شده است که اگر نام خدا برده نشود، شیطان با مرد شریک می‌شود در جماع و فرزند از جماع هر دو حاصل می‌شود^۴، و چون خواهد کسی^۵ که شیطان شریک نشود، در وقت جماع بگوید: «بسم الله» و پناه برده به خدا از شرّ شیطان. و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: چون اراده جماع کنی، بگو: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا وَاجْعَلْهُ تَقِيًّا زَكِيًّا لَيْسَ فِي خَلْقِهِ زِيَادَةٌ وَلَا نَقْصَانٌ وَاجْعَلْ عَاقِبَتَهُ إِلَى خَيْرٍ»^۶.

و مکروه است در وقت جماع^۷ سخن گفتن، مگر به ذکر خدا؛ و مروی است که سخن گفتن در وقت جماع، سبب آن می‌شود که فرزند لال شود.^۸

۱- ل و م: «مقدس».

۲- ج: - «آن».

۳- م: - «از».

۴- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۰۴ - ۴۰۵، باب التسمية عند الجماع، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۷، باب تأکد استحباب التسمية والاستعاذة، حدیث ۶، «قال الصادق عليه السلام: إذا أتى أحدكم أهله فلم يذكر الله عند الجماع و كان منه ولد كان شرك الشيطان و يعرف ذلك بحبنا و بغضنا».

۵- ج: - «کسی».

۶- الکافی، ج ۶، ص ۱۰، باب الدعاء فی طلب الولد، حدیث ۱۲.

۷- ج: + «کردن».

۸- بنگريد: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۳ - ۱۲۴، باب کراهة الکلام عند الجماع، حدیث ۱ - ۴.

و مکروه است جماع کردن رو به قبله و پشت به قبله^۱ و جماع کردن با زن یا کنیز در خانه‌ای که طفلی باشد، و هرگاه چنین کنند آن طفل یا طفلی که از ایشان حاصل شود زناکار باشد.^۲

و منقول است که حضرت رسول ﷺ فرموده که: به حق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است که اگر شخصی با زن خود جماع کند و در آن خانه شخصی بیدار باشد و ایشان را ببیند^۳ و سخن گفتن و نفس کشیدن ایشان را بشنود، فرزندی که از ایشان حاصل شود، زناکار شود.^۴

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که: زن را در برابر زن دیگر جماع ممکن، اما کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کردن باکی نیست.^۵
مؤلف گوید که: ظاهر این^۶ است که مراد حضرت آن باشد که کراهت^۷ اینکه کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کند کمتر است.

و منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام هرگاه اراده مقاربت زنان می نمود، خدمت کاران را دور می نمود^۸ و درها را می بست و پرده ها را می انداخت.^۹

۱- بنگرید: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۷ - ۱۳۸، باب کراهة الجماع مستقبل القبلة و مستدیرها، حدیث ۱ - ۵.

۲- بنگرید: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۲ - ۱۳۳، باب کراهة جماع المرأة و الجارية و فی البيت صبی، حدیث ۱ و ۲. ۳- ج: «به ببیند».

۴- الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰، باب کراهية أن یواقع الرجل أهله و فی البيت صبی، حدیث ۲.
۵- طب الأنمة، ص ۱۳۳، مجامعة الحرة بین یدی الحرة؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۱ - ۱۳۲، باب کراهة جماع الحرة عند الحرة و جواز جماع الأمة عند الأمة، حدیث ۱. «قال الباقر علیه السلام: لا تجامع الحرة بین یدی الحرة، فأما الإمام بین یدی الإمام، فلا بأس».

۶- ج: «این».

۷- ج: «کراهیت».

۸- «خدمت کاران را دور می نمود».

۹- الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰، باب کراهية أن یواقع الرجل أهله و فی البيت صبی، ذیل

و مکروه است [۳۴] جماع کردن در حالی که مرد و زن عریان باشند^۱ و اگر چنین کنند، ملائکه از ایشان دور می‌شوند^۲؛ و در حالی که مرد با^۳ زن خضاب به حنا داشته باشند^۴ و در حال جماع مکروه است نظر کردن مرد به فرج زن و مروی است که نظر کردن سبب کور شدن فرزند است.^۵

و مکروه است ایستاده جماع کردن که سبب آن می‌شود که فرزند در میان رخت و خواب بول^۶ کند^۷؛ و در برابر آفتاب به نحوی که حایلی در میان نباشد که سبب آن می‌شود که فرزندی که به وجود آید، محتاج و فقیر باشد تا بمیرد.^۸

و مکروه است جماع کردن بر کسی که محتلم شده باشد، پیش از آنکه غسل کند

→ حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۲، باب کراهة جماع المرأة و الجارية و فی البيت صبی، ذیل حدیث ۲.

۱- بنگرید: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۱۹ - ۱۲۰، باب جواز الجماع عاریا علی کراهیة.

۲- ج: «عریان باشد و چنین کنند، ملائکه ایشان را دور می‌شوند»، بدل «عریان باشند و اگر چنین کنند، ملائکه از ایشان دور می‌شوند».

۳- م: «یا».

۴- الکافی، ج ۵، ص ۴۹۸، کتاب النکاح، باب النوادر، حدیث ۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۴ - ۱۲۵، باب کراهة جماع المتخضب، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

۵- امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۷ - ۳۷۸، المجلس الخمسون، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۱ - ۱۲۲، باب جواز النظر إلى جميع بدن الزوجة حتى الفرج فی حال الجماع علی کراهیة فیها، حدیث ۳، ۵، ۶، ۷ و ۸.

عج: «فرزند در حال بول»، بدل «فرزند در میان رخت خواب بول».

۷- امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۴، المجلس الرابع و الثمانون، حدیث ۱.

۸- مواردی که منبع روایت ذکر نشده همان روایت مفصلی است که شیخ صدوق در امالی، مجلس ۸۴ آورده است و ما آن را مفصلا در آینده می‌آوریم.

و منقول است که اگر کسی چنین کند و فرزندی بهم رسد^۱، دور نیست که دیوانه باشد.^۲
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: بعد از جماع و پیش از غسل،
هرگاه اراده جماع دیگر می نموده و وضو می ساخت.^۳
و مکروه است جماع کردن در پشت بام، و مروی است که: اگر کسی چنین کند
و فرزندی بهم رسد،^۴ منافق و ریاکار و صاحب بدعت باشد.
و مکروه است جماع کردن در زیر آسمان^۵ و در میان راه^۶ و در زیر درخت میوه دار
که اگر فرزندی بهم رسد، جلاد و رئیس^۷ ظلمه باشد و در میان اذان و اقامه که اگر
فرزندی بهم رسد، راغب باشد به خون ریختن؛ و در وقتی که زن حامله باشد که اگر
فرزندی حاصل شود، در روی او نشان سیاهی باشد.
و منقول است که اگر انگشتی در دست باشد که نام خدا بر آن نقش کرده باشد، با آن
جماع نکند.^۸

۱- ج: «حاصل شود»، بدل «بهم رسد».

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۴، باب الاوقات التي یکره فیها الجماع، حدیث ۴۴۱۲؛
وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰، باب کراهة الجماع بعد الاحتلام قبل الغسل، حدیث ۱
و ۳.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۸۴ - ۳۸۵، باب استحباب الوضوء لجماع الحامل و العود الی
الجماع و إن تكرر، حدیث ۲.

۴- م: - «دور نیست که دیوانه باشد... و فرزندی به هم رسد».

۵- وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۵۲، باب کراهة الجماع بعد الظهر... و تحت السماء، حدیث ۲.

۶- وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۸، باب کراهة الجماع مستقبل القبلة... و علی ظهر الطريق،
حدیث ۳.

۷- ج: «و در پیش».

۸- مسائل علی بن جعفر، ص ۱۸۸ - ۱۸۹، حدیث ۳۸۱.

و مکروه است جماع کردن با زن خود، به شهوت زن دیگری؛ و مروی است که شبی که به سفر بیرون^۱ می روی، جماع مکن که اگر فرزندی حاصل شود، مال تو را به ناحق صرف خواهد کرد. و اگر به سفری بیرون روی که سه روز راه باشد، جماع مکن که اگر فرزندی به وجود آید، یاور ظالمان خواهد بود.

و در ساعت اول شب جماع [۳۵] مکن که اگر فرزندی حاصل شود، ایمن نیستی که ساحر باشد و دنیا را بر آخرت اختیار نماید.^۲

و^۳ جماع مکن بعد از پیشین که اگر فرزندی بهم رسد، احوال^۴ خواهد بود.

و مکروه است جماع کردن میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از وقت غروب آفتاب^۵ تا برطرف شدن^۶ سرخی جانب مغرب و در روزی که آفتاب بگیرد و در شبی که ماه بگیرد و در شبی یا روزی که باد سرخ یا سیاه یا زرد بوزد و در^۷ شبی یا روزی که زلزله حادث شود.^۸

و در وقتی که قمر در عقرب یا تحت الشعاع باشد و در اول و وسط و آخر ماه سوای ماه مبارک رمضان که در شب اول آن جماع کردن سنت است.^۹

و منقول است که جماع کردن در اول و وسط و آخر ماه، سبب آن می شود که اگر

۱- ج: - «بیرون».

۲- ج: «به راحت اختیار کند»، بدل «بر آخرت اختیار نماید».

۳- م: - «و».

۴- کسی که یک چیز را دو می بیند.

۵- ل: - «و از وقت غروب آفتاب».

۶- م: - «شدن».

۷- م: - «در».

۸- وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۵ - ۱۲۷، باب کراهة الجماع مابین طلوع الفجر إلى طلوع الشمس و من مغیب الشمس الی مغیب الشفق و...، حدیث ۱ و ۲.

۹- وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۸ - ۱۳۱، باب کراهة الجماع فی اول شهر إلا شهر رمضان...، حدیث ۱ - ۱۰.

فرزندى بهم رسد، ساقط مى شود^۱ و اگر بماند دور نيست كه ديوانه شود يا به مرض صرع^۲ مبتلا شود.^۳

و مكروه است جماع كردن در شب چهارشنبه از هر ماه^۴ و در شب عيد قربان كه اگر فرزندى حاصل شود، شش انگشت يا چهار انگشت خواهد بود و در شب عيد فطر كه^۵ اگر فرزندى به وجود آيد، شر بسيار از او به ظهور رسد و در روز آخر ماه شعبان كه اگر فرزندى حاصل شود، عشار و ياور ظالمان خواهد بود و بسيارى از مردمان بر دست او هلاك خواهند شد.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است كه به حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه^۶ وصيت نموده كه يا على! [۳۶] جماع كن^۷ در شب دوشنبه كه اگر فرزندى به وجود آيد، حافظ قرآن و راضى به قسمت خدا باشد؛ و اگر جماع كنى در شب سه شنبه و فرزندى ميان شما بهم رسد، نصيب شود او را مرتبه شهادت، بعد از آنكه قائل شده باشد به «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» و خدا عذاب نكند او را با مشركان، و باشد دهانش خوشبو^۸ و زبانش از غيبت و بهتان پاك و دستش بخشنده.

يا على! اگر جماع كنى با اهل خود در شب پنجشنبه، فرزندى كه به وجود آيد، حاكمى باشد از حكام شرع يا عالمى باشد از علما؛ و اگر در روز پنجشنبه با اهل خود

۱- ج: «سر سال ساقط شود»، بدل «ساقط مى شود».

۲- م: «صریح».

۳- وسائل الشيعة، ج ۲۰، ص ۱۲۸ - ۱۳۱، باب كراهة الجماع فى اول شهر رمضان...، حديث ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹.

۴- الكافي، ج ۵، ص ۳۶۶، باب وقت الذى يكره فيه التزويج، حديث ۳.

۵- م: «كه».

۶- ج: «و آله».

۷- ج: «كن».

۸- ج: «و دهانش خوشبو باشد»، بدل «و باشد دهانش خوشبو».

جماع کنی در وقتی که آفتاب در میان آسمان باشد^۱، فرزندی که بهم رسد، شیطان نزدیک او نشود تا پیر شود و خدا روزی کند او را سلامتی در دنیا و دین.

یا علی! اگر جماع کنی در شب جمعه و فرزندی بهم رسد، خطیب گویا باشد؛ و اگر در روز جمعه بعد از نماز عصر جماع کنی و فرزندی بهم رسد، مشهور و معروف و از دانایان زمان باشد؛ و اگر جماع کنی در شب جمعه^۲ بعد از نماز خفتن، امید هست که فرزندی که^۳ بهم رسد از ابدال باشد.^۴

۱- م: - «باشد».

۲- ج: - «و فرزندی بهم رسد، خطیب گویا... و اگر جماع کنی در شب جمعه».

۳- م: - «فرزندی که».

۴- امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۲ - ۶۶۵، المجلس الرابع و الثمانون، حدیث ۱، چون مؤلف اکثر بخشهای این روایت را ذکر کرده‌اند، ما هم نص این روایت را می‌آوریم: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَحْيَى الْأَصْبَهَانِيُّ أَبُو يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَاتِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ بْنُ سَعِيدٍ الْمَكِّي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ حَفْصٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ خَصِيفٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِذَا دَخَلْتَ الْعُرُوسَ بَيْتَكَ فَاخْلَعْ خَفَهَا حِينَ تَجْلِسُ، وَاغْسِلْ رِجْلَيْهَا، وَصَبِ الْمَاءَ مِنْ بَابِ دَارِكَ إِلَى أَقْصَى دَارِكَ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ دَارِكَ سَبْعِينَ أَلْفَ لَوْنٍ مِنَ الْفَقْرِ، وَادْخُلْ فِيهَا سَبْعِينَ أَلْفَ لَوْنٍ مِنَ الْبَرَكَةِ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكَ سَبْعِينَ رَحْمَةً تَرْفُرُ عَلَى رَأْسِ الْعُرُوسِ حَتَّى تَتَنَاوَلَ بِرَكَّتَيْهَا كُلَّ زَاوِيَةٍ مِنْ بَيْتِكَ، وَتَأْمَنَ الْعُرُوسُ مِنَ الْجَنُونِ وَالْجَذَامِ وَالْبَرَصِ أَنْ يَصِيبَهَا مَا دَامَتْ فِي تِلْكَ الدَّارِ، وَامْنَعِ الْعُرُوسَ فِي أَسْبُوعِهَا مِنَ الْأَلْبَانِ وَالْخَلِّ وَالْكَزْبَرَةِ وَالتَّفَاحِ الْحَامِضِ، مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ.

فَقَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ لَأَيِّ شَيْءٍ أَمْنَعُهَا مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْأَرْبَعَةِ؟ قَالَ: لِأَنَّ الرَّحِمَ تَعْقَمُ وَ تَبْرُدُ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَنْ الْوَلَدِ، وَ الْحَصِيرِ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ لَا تَلَدُ.

فَقَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا بِالْخَلِّ تَمْنَعُ مِنْهُ؟ قَالَ: إِذَا حَاضَتْ عَلَى الْخَلِّ لَمْ تَطْهَرْ أَبَدًا ←

→ طهرها بتمام، والكزبرة تثير الحيض في بطنها، وتشدد عليها الولادة، و التفاح الحامض يقطع
حيضها فيصير داء عليها.

ثم قال: يا علي! لا تجامع امراتك في أول الشهر و وسطه و آخره، فإن الجنون و الجذام و الخبل
يسرع إليها و إلى ولدها.

يا علي! لا تجامع امراتك بعد الظهر، فإنه إن قضى بينكما ولد في ذلك الوقت يكون أحول العين،
و الشيطان يفرح بالحوول في الإنسان.

يا علي! لا تتكلم عند الجماع فإنه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون أخرس، و لا ينظرون
أحدكم إلى فرج امرأته، و ليغض بصره عند الجماع، فإن النظر إلى الفرج يورث العمى في الولد.
يا علي! لا تجامع امراتك بشهوة امرأة غيرك، فإنني أخشى إن قضى بينكما ولد أن يكون مختنا
مؤثنا مخبلا.

يا علي! من كان جنباً في الفراش مع امرأته فلا يقرأ القرآن، فإنني أخشى أن تنزل عليهما نار من
السماء فتحرقهما.

يا علي! لا تجامع امراتك إلا و معك خرقة و مع أهلك خرقة، و لا تمسحاً بخرقة واحدة فتقع
الشهوة على الشهوة، فإن ذلك يعقب العداوة بينكما، ثم يردكما إلى الفرقة و الطلاق.

يا علي! لا تجامع امراتك من قيام، فإن ذلك من فعل الحمير، و إن قضى بينكما ولد كان بؤالاً في
الفراش كالحمير البؤالة في كل مكان.

يا علي! لا تجامع امراتك في ليلة الفطر، فإنه إن قضى بينكما ولد لم يكن ذلك الولد إلا كثير
الشر.

يا علي! لا تجامع امراتك في ليلة الأضحى، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون له ست أصابع أو أربع
أصابع.

يا علي! لا تجامع امراتك تحت شجرة مثمرة، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون جلاداً قتالاً عريفاً.
يا علي! لا تجامع أهلك في وجه الشمس و تألؤها إلا أن يرعى ستر فيستركما، فإنه إن قضى
بينكما ولد لا يزال في بوس و فقر حتى يموت.

يا علي! لا تجامع بين الأذان و الإقامة، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون حريصاً على إهراق
الدماء.

→ يا علي! إذا حملت امرأتك، فلا تجامعها إلا وأنت على وضوء، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون أعمى القلب بخيل اليد.

يا علي! لا تجامع أهلك في النصف من شعبان، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون مشؤوما ذا شامة في وجهه.

يا علي! لا تجامع أهلك في آخر درجة منه - إذا بقي منه يومان - فإنه إن قضى بينكما ولد يكون عشارا أو عوناً للظالم، و يكون هلاك فنام من الناس على يديه.

يا علي! لا تجامع أهلك على سقف البنيان، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون منافقا مرانيا مبتدعا. يا علي! وإذا خرجت في سفر، فلا تجامع أهلك تلك الليلة، فإنه إن قضى بينكما ولد ينفق ماله في غير حق، وقرأ رسول الله ﷺ: ﴿إِنَّ الْفَبْتِيرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾ [سورة مباركة اسراء، آية ٢٧].

يا علي! لا تجامع أهلك إذا خرجت إلى سفر مسيرة ثلاثة أيام ولياليهن، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون عوناً لكل ظالم عليك.

يا علي! عليك بالجماع ليلة الإثنين، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون حافظاً لكتاب الله، راضياً بما قسم الله عز و جل له.

يا علي! إن جامعته أهلك في ليلة الثلاثاء، فقضى بينكما ولد، فإنه يرزق الشهادة بعد شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، و لا يعذبه الله مع المشركين، و يكون طيب النكهة من الفم، رحيم القلب، سخي اليد، طاهر اللسان من الغيبة والكذب والبهتان.

يا علي! وإن جامعته أهلك ليلة الخميس فقضى بينكما ولد، فإنه يكون حاكماً من الأحكام أو عالماً من العلماء، وإن جامعته يوم الخميس عند زوال الشمس عن كبد السماء فقضى بينكما ولد، فإن الشيطان لا يقربه حتى يشيب، و يكون فهماً، و يرزقه الله السلامة في الدين والدنيا.

يا علي! فإن جامعته ليلة الجمعة، وكان بينكما ولد، فإنه يكون خطيباً قوالاً مفوهاً، وإن جامعته يوم الجمعة بعد العصر، فقضى بينكما ولد، فإنه يكون معروفاً مشهوراً عالماً، وإن جامعته في ليلة الجمعة بعد صلاة العشاء الآخرة، فإنه يرجى أن يكون لكما ولد من الأبدال إن شاء الله.

يا علي! لا تجامع أهلك في أول ساعة من الليل، فإنه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون ساحراً مؤثراً للدنيا على الآخرة.

و در این حدیث مذکور است که یا علی! جماع مکن با زن خود مگر آنکه تو دستمالی به جهت خود داشته باشی و زن دستمالی به جهت خود داشته باشد^۱ و هر دو خود را به یک دستمال پاک مکنید که دشمنی در میان شما بهم رسد و آخر به جدائی می‌کشد.

و منقول است که هرگاه مرد اراده جماع نماید^۲ باید اول با زن ملاعبه و دست بازی [۳۷] کند و سخنان نشاط‌انگیز مذکور سازد تا شهوت زن نیز به حرکت آید و بعد از آن شروع در مقاربت نماید.^۳

مطلب سیم: در بیان مجملی از احکام افطار روزه ماه مبارک رمضان

کسی که روزه ماه مبارک^۴ رمضان بر او واجب باشد و در حالت اختیار در روز^۵ روزه چیزی بخورد یا^۶ بیاشامد یا جماع کند؛ یا آن است که روزه داشتن را فراموش نموده و از روی غفلت منافی روزه را مرتکب شده است؛ یا جاهل به مسئله بوده و نمی‌دانسته است که روزه دار باید^۷ ترک این کار کند؛ یا آنکه با وجود دانستن^۸، از روی قصد مرتکب شده و روزه خود را باطل نموده است.

→

یا علی! احفظ وصیتی هذه كما حفظتها عن جبرئیل صلی الله علیهم اجمعین.

۱-م: «با دستمالی با خود داشته باشی به جهت خود و زن به جهت خود»، بدل «دستمالی به جهت خود داشته باشی و زن دستمالی به جهت خود داشته باشد».

۲-ج: «کند».

۳-بنگرید: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۱۸ - ۱۱۹، باب استحباب ملاعبة الزوجة و مداعتها.

حدیث ۱ - ۳.

۴-ج: «روزه رمضان را که بر او»، بدل «روزه ماه مبارک رمضان بر او».

۵-ج: - «روز».

۶-م: - «یا».

۷-ل: + «که».

۸-ج: «با وجود روزه داشتن»، بدل «با وجود دانستن».

و ظاهر است که چون روزه بر او واجب است، پس مرتکب شدن کاری که منافای روزه باشد، بر او حرام است؛ لیکن با قطع نظر از روزه داشتن نموده؛ یا آن کار بر او حلال است، مانند خوردن نانی که ملک او باشد، یا آشامیدن آبی که غصبی نباشد، یا جماع کردن با حلال خود؛ یا آن کار بر او حرام است، مثل خوردن نانی که به ظلم از مؤمنی^۱ گرفته باشد، یا آشامیدن مسکری، یا جماع کردن با زنی به حرام؛ و حکم این اقسام در چهار احتمال ذکر می شود.

[احتمالات روزه]

احتمال اوّل آنکه: روزه را فراموش کرده و از روی نسیان افطار کرده باشد. بر این شخص قضا و کفاره هیچ یک واجب نیست و در حدیث وارد شده است^۲ که: آنچه خورده است، رزقی است که پروردگار تعالی شأنه روزی او کرده بوده^۳ است.^۴

احتمال دویم آنکه: داند که روزه است و جاهل به این مسئله باشد که این کار را [۳۸] در حال روزه^۵ باید ترک نمود و علما در حکم او خلاف نموده اند.

بعضی گفته اند که: این شخص حکم کسی [را] دارد که قصد افطار کرده باشد و چنانکه گفته خواهد شد، قضا و کفاره هر دو بر او واجب است.^۶

۱- ج: «مؤمن».

۲- ل: - «است».

۳- ج: - «بوده».

۴- الکافی، ج ۴، ص ۱۰۱، باب من أكل أو شرب ناسيا في شهر رمضان، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۰، باب أن من أكل أو شرب أو جامع أو قاء ناسياً، لم يفسد صومه، حدیث ۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن رجل نسي فأكل وشرب ثم ذكر؟ قال: لا يفطر، إنما هو شيء رزقه الله فليتم صومه».

۵- ج: - «در حال روزه».

۶- تذكرة الفقهاء، ج ۶، ص ۶۲، ما يشترط في افساد الصوم بالإفطار أمور ثلاثة.

و بعضی گفته‌اند که: حکم کسی دارد که روزه داشتن را فراموش کرده باشد و قضا و کفاره^۱ هیچ یک بر او واجب نیست.^۲

و بعضی گفته‌اند که: قضا بر این شخص واجب است و کفاره بر او واجب نیست؛^۳ و این قول راجح است، لیکن احوط آن است که کفاره نیز بدهد.

احتمال سیم آنکه: داند که روزه است و داند نیز که این کار را در روزه باید ترک کرد و از روی قصد افطار کرده باشد و با قطع نظر از روزه آن کار بر او حلال باشد. در این صورت قضا و کفاره هر دو بر آن شخص واجب است، مثل جماع کردن با حلال خود یا ملاعبه نمودن با حلال خود به قصد انزال منی یا ملاعبه نمودن به نحوی که موافق عادت^۴ باعث انزال باشد و انزال واقع شود و اگرچه قصد انزال نباشد.

و اگر ملاعبه کند به نحوی که موافق معتاد باعث انزال نباشد^۵ و قصد انزال نداشته باشد، لیکن برخلاف معتاد انزال واقع شود، کفاره بر او واجب نیست، و احوط آن است که قضا کند آن روز را؛ و کفاره افطار به حلال بنا بر مشهور میان علما آن است که^۶ یا بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بدارد یا شصت مسکین را طعام دهد و آن شخص مختار است هر یک از این سه چیز را که اختیار نماید، به عمل آورد مجزی است.^۷

۱- م: «هر دو بر او واجب است... و قضا و کفاره».

۲- تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۲۰۸، باب الکفارة فی اعتماد افطار یوم من شهر رمضان، ذیل حدیث ۹: السرائر، ج ۱، ص ۳۸۶، باب ما یجب علی الصائم اجتنابه فیما لو جامع زوجته نهراً.

۳- بنگرید: تذکرة الفقهاء، ج ۶، ص ۳۷، حکم صوم من فعل المفطر جاهلاً بالتحريم؛ مدارک الأحکام، ج ۶، ص ۶۶، حکم الإفطار سهواً، و ص ۸۱، کفارة الإفطار فی رمضان؛ ذخيرة المعاد، ج ۱، ص ۵۰۷، حکم من أفطر سهواً.

۴- ج: «معتاد».

۵- م: «نشود».

۷- فقه الرضا علیه السلام، ص ۲۱۲، باب نوافل شهر رمضان و دخوله؛ المتقن، ص ۱۹۲، باب من أفطر أو جامع فی شهر رمضان؛ الانتصار، ص ۱۹۶، کفارة الافطار فی رمضان.

و بعضی از علماء^۱ گفته‌اند که: اگر آن شخص را بنده آزاد کردن مقدور باشد، واجب است که^۲ بنده آزاد کند و مجزی نیست او را دو ماه پی در پی روزه داشتن [۳۹] و شصت مسکین طعام دادن؛ و اگر او را آزاد کردن بنده مقدور نباشد - یعنی بنده نداشته باشد یا داشته باشد، لیکن اگر^۳ او را آزاد کند، کارهای ضرور او که بدون آنها بر آن شخص زیستن دشوار است معطل شود و مالی نیز نداشته باشد که زاید بر معاش گذار او^۴ و واجب النفقه او باشد و راهی به تحصیل مالی که به قیمت بنده وفا کند و زاید بر معاش گذار او باشد نیز نداشته باشد - در این صورت بر او واجب است که دو ماه پی در پی روزه بدارد و مجزی نیست او را شصت مسکین طعام دادن.^۵

و اگر قادر بر دو ماه پی در پی روزه داشتن نیز نباشد - مثل آنکه پیر باشد به حدی که نتواند روزه داشت یا مرضی داشته باشد که مانع از روزه داشتن باشد و گمان چاق شدن از آن مرض^۶ نداشته باشد - در این صورت واجب است بر او شصت مسکین طعام دادن، و دلیل^۷ قول دویم اگرچه ضعیف است، لیکن رعایت آن به احتیاط اقرب است. و هرگاه شخصی در یک روز^۸ دو مرتبه^۹ یا زیاده افطار به حلال^{۱۰} نماید، قضای آن روز بر او مکرر واجب نیست^{۱۱} و در مکرر شدن کفارہ علماء خلاف نموده‌اند.^{۱۲}

۱- این قول بنابر فرمایش فاضل آبی از ابن اُبی عقیل می‌باشد، بنگرید: کشف الرموز، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲- ج: - «بنده آزاد کردن مقدور باشد، واجب است که».

۳- م: - «اگر».

۴- م: - «او».

۵- ج: - «دادن».

۶- ج: - «از آن مرض».

۷- ج: - «و دلیل».

۸- م: «روزه» و ج: + «یک دفعه یا».

۹- ج: «دفعه».

۱۰- ج: - «به حلال».

۱۱- ج: «است».

۱۲- تفصیل و اقوال این مطلب در المذهب البارع، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۷، آمده است.

جمعی گفته‌اند که: کفاره مکرر نمی‌شود و به یک کفاره اکتفا می‌نماید.^۱
و بعضی گفته‌اند که: اگر خصوص جماع در یک روز [۴۰] از کسی مکرر واقع شود، کفاره نیز واجب است که مکرر شود.^۲
و بعضی گفته‌اند که: اگر منافی روزه از چند جنس باشد، مثل چیز خوردن و جماع کردن، کفاره مکرر می‌شود؛^۳ و اگر از یک جنس باشد، مثل جماع کردن، هرگاه مکرر شود، بدون خوردن و آشامیدن، و آشامیدن^۴ بدون خوردن و جماع کردن، کفاره مکرر نمی‌شود. و بعضی گفته‌اند که: اگر منافی روزه را به عمل آورده و کفاره آن را داده و بعد از کفاره دادن در همان روز بار دوم منافی روزه را به عمل آورده باشد، کفاره مکرر می‌شود. و اگر کفاره دادن در میان واقع نشده باشد، مکرر نمی‌شود.^۵

۱- الوسیلة، ص ۱۴۶، احکام الصوم؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۴۸۲، الفصل الثانی: فی الاحکام؛ المعتبر، ج ۲، ص ۶۸۰، فی تعیین الکفارة؛ التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۳۶۸، تکرر الکفارة مع تغایر الأيام.

۲- بنگرید: الدروس، ج ۱، ص ۲۷۵، درس ۷۲، فی القضاء و الکفارة؛ و یحیی بن سعید حلّی در الجامع للشرایع، ص ۱۵۶ آورده‌اند که: «فإن افطر علی حرام أو جامع حراماً، فعليه الثلاثة جميعاً. فإن تكرر الجماع في يومه تكررت الکفارة نوا. و إن تكرر الأكل أو الشرب، أو أكل ثم جامع أو شرب، فكفارة واحدة لأنه أفطر بالأول لا بالثاني».

۳- صیمری در تلخیص الخلاف و خلاصة الاختلاف، ج ۱، ص ۳۳۸، در مورد این مطلب فرموده‌اند: «و لو تكرر فعل المفطر غير الجماع تكررت الکفارة مع تغایر جنس المفطر لا مع اتحادہ، إلا أن يتخلل التكفير و هو مذهب القواعد و المختلف»؛ و شهید اول در اللمعة الدمشقية، ص ۴۷، فرموده‌اند: «و تكرر الکفارة بتكرر الوطئ أو تغایر الجنس أو تخلل التكفير أو اختلاف الأيام و إلا فواحدة».

۴- م: «و آشامیدن».

۵- ج: «همان روز افطار آورده باشد، کفاره مکرر نمی‌شود»، بدل «همان روز بار دوم منافی روزه را به عمل آورده باشد، کفاره مکرر می‌شود و اگر کفاره دادن در میان واقع نشده باشد، مکرر نمی‌شود».

۶- بنگرید: مختلف الشيعة، ج ۳، ص ۴۴۹، عدم تکرر الکفارة بتكرر الإفطار، به نقل از

و از کلام بعضی ظاهر می شود که به عددی که منافی روزه از کسی به عمل آید^۱، کفاره مکرر می شود. حتی آنکه هر دفعه که در خوردن و آشامیدن چیزی را^۲ فرو برده باشد، کفاره مکرر می شود و در جماع هر دفعه که بعد از اخراج، ادخال کرده باشد، کفاره مکرر می شود؛ اگرچه در یک جماع باشد.^۳

و به حسب دلیل، قول اول قوی تر است، لیکن قول اخیر به احتیاط اقرب است.

→ ابن جنید: الرسائل العشر، ص ۱۸۶، ما يجب الإمساك عنه.

۱- ج: «منافی روزه را به عمل آورده باشد»، بدل «منافی روزه از کسی به عمل آید».

۲- ل: «را».

۳- قائل این قول را نیافتیم و محقق خوانساری در مشارق الشمس، ج ۲، ص ۴۱۸، هفت قول برای این مسأله ذکر کرده اند که این قول در بین آن اقوال نیست و آن هفت قول از این قرار است:

«الأول: قول الشيخ وابن حمزة بعدم التكرار مطلقا واستشبه المحقق وجمع من الأصحاب.

الثاني: ما نقله الشيخ أخيرا عن بعض الأصحاب من تكررها بتكرر الموجب مطلقا واختاره المحقق الثاني و مال إلى تصحيحه الشهيد الثاني.

الثالث: ما ذكره الشيخ من قول ابن الجنيد وهو التكرار مع تخلل التكفير و عدم التكرار إن لم يتخلل.

الرابع: قول السيد بتكررها مع تكرار الوطئ دون غيره على الظاهر.

الخامس: قول المصنف رحمته الله بالتكرار مع تكرار الوطئ أو تغاير الجنس أو تخلل التكفير و عدم التكرار في غير الوطئ مع اتحاد الجنس و عدم تخلل التكفير.

السادس: قول العلامة في بعض كتبه بالتكرار مع اختلاف جنس المفطر والاتحاد مع اتحاده.

السابع: قوله في المختلف بالتكرار مع تغاير الجنس مطلقا و مع اتحاده و تخلل التكفير و عدم التكرار مع اتحاده و عدم التخلل؛ و لعل الأظهر بحسب الدليل قول الشيخ رحمته الله للأصل و عدم وجدان ما يوجب الخروج عن حكمه لأن أكثر الأخبار الواردة في باب الكفارة كما تقدم ذكرها، تدل على أنها لتكفير إفطار يوم من الشهر و جزاء إفساده و هتك حرمة و ذلك الأمر لا يتكرر إلا بتكرار الأيام.

و اگر مردی زوجه دائمیه یا متعه خود را جبر کند بر جماع و هر دو روزه دار باشند در ماه مبارک رمضان، پس مشهور میان علما آن است که بر مرد دو کفاره واجب می شود،^۱ یکی به جهت افطار کردن خود؛ و دیگری به جهت جبر نمودن زن بر جماع. و بر مرد واجب است قضا کردن روزه؛ و ظاهر آن است که بر زن قضا واجب نیست و اگر قضا کند احوط است.

و کسی که^۲ عمد افطار به حلال [۴۱] نماید و قادر بر بنده آزاد کردن و دو ماه روزه داشتن و شصت مسکین طعام دادن نباشد، بعضی از علما گفته اند که: واجب است هجده روز روزه داشتن و اگر قادر بر آن نیز نباشد، استغفار کند که استغفار، کفاره اوست.^۳ و بعضی گفته اند که: تصدق کند بر مساکین به قدری که او را مقدور باشد^۴ و قول دوم به حسب دلیل ظاهر تر است.

احتمال چهارم آنکه: داند که روزه است و داند که این کار را باید که ترک کند و از روی قصد افطار کند به چیزی که قطع نظر از روزه بر او حرام باشد، مثل جماع کردن با زنی که حلال او نباشد. در این صورت قضا بر او واجب است. و بعضی از علما گفته اند که: کفاره جمع نیز بر او واجب است، یعنی باید که بنده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بدارد و شصت مسکین را طعام دهد.^۵

۱- المختصر النافع، ص ۶۷، کتاب الصوم. ۲- م: - «که».

۳- الوسيلة، ص ۱۴۶ - ۱۴۷، احکام الصوم.

۴- در الجامع للشرایع، ص ۱۵۶ آمده است: «فإن لم يقدر تصدق بما يطيق، فإن لم يقدر صام ثمانية عشر يوماً».

۵- بنگرید: من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۱۸، ما يجب على من أفطر أو جامع في شهر رمضان، ذیل حدیث ۱۸۹۲: ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۹۷، ذکر کفارة الجمع؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۲۳۳، قضاء الصوم.

و بعضی گفته‌اند که: در این صورت یکی از سه کفاره براو واجب است، و^۱ جمع براو واجب نیست^۲ و قول اول اقوی و احوط است.

و هر کس زنی را بر زنا جبر کند در روز ماه مبارک رمضان و هر دو روزه دار باشند، بر آن مرد واجب است^۳ قضا و کفاره جمع به جهت آنکه روزه خود را به حرام باطل نموده. و بعضی گفته‌اند که: بر این مرد واجب است سه کفاره دیگر به جهت آنکه زن را جبر کرده است بر زنا و بسیاری از علما کفاره را به جهت جبر کردن بر مرد واجب ندانسته‌اند^۴ و واجب نبودن کفاره دیگر ظاهر تر است.

والله تعالى يعلم والحمد لله تعالى أولا و آخر و صلى الله على محمد و أهل بيته الطاهرين^۵

۱- م: «یعنی».

۲- تذکره الفقهاء، ج ۶، ص ۸۴، هل تجب كفارة الجمع بالافطار المحرم؟؛ جامع المقاصد، ج

۳، ص ۷۵، كفارة الافطار. ۳- ل: - «واجب است».

۴- ل: «دانسته‌اند».

۵- ج: - «والله تعالى يعلم... و أهل بيته الطاهرين».

منابع تحقیق

- ۱- ارشاد الازهان، علامه حلی، تحقیق: شیخ فارس حسون، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۲- الأمالی، شیخ صدوق، تحقیق: مؤسسه بعثت، چاپ اول، نشر: مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۳- الانتصار، شریف مرتضی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۴- ایضاح الفوائد، فخر المحققین حلی، تحقیق، سید حسین موسوی کرمانی، شیخ علی پناه اشتهازدی، شیخ عبدالرحیم بروجردی، چاپ اول، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق.
- ۵- تبصرة المتعلمین، علامه حلی، تحقیق: سید احمد حسینی، شیخ هادی یوسفی، چاپ اول، انتشارات فقیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۶- تحریر الأحكام، علامه حلی، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
- ۷- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۸- تذکرة الفقهاء، علامه حلی، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۹- تذکرة الفقهاء، علامه حلی، منشورات مکتبه مرتضویه، چاپ سنگی.
- ۱۰- تلخیص الخلاف و خلاصة الاختلاف، صیمری، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۸ ق.

- ۱۱- التفتیح الرائع لمختصر الشرائع، مقداد سیوری، تحقیق: سید عبد اللطیف حسینی کوہکمری، نشر: کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۲- جامع الخلاف و الوفاق، علی بن محمد قمی، تحقیق: شیخ حسین حسینی بیرجندی، چاپ اول، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر (عج).
- ۱۳- جامع المقاصد، محقق کرکی، تحقیق: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۴- الجامع للشرایع، یحیی بن سعید حلّی، تحقیق: در تحت اشراف جعفر سبحانی، نشر: مؤسسه سید الشهدا، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۵- جواهر الفقه، قاضی ابن براج، تحقیق: ابراهیم بهادری، چاپ اول، نشر: جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۶- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، تحقیق: محمود قوچانی، چاپ دوم، نشر: دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۷- الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، نشر: جامعه مدرّسین، قم.
- ۱۸- الخصال، شیخ صدوق، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۹- خلاصة الايجاز، شیخ مفید، تحقیق: شیخ علی اکبر زمانی نژاد، چاپ دوم، نشر: دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ ق.
- ۲۰- الخلاف، شیخ طوسی، تحقیق: جمعی از محققین، نشر: جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۷ ق.
- ۲۱- الدر المنضود، ابن طی الفقہانی، تحقیق: محمد برکت، چاپ اول، نشر: کتابخانه مدرّسه امام عصر، شیراز، ۱۴۱۸ ق.
- ۲۲- الدروس، شهید اول، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۳- ذخیره المعاد، محقق سبزواری، نشر: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ سنگی.
- ۲۴- الرسائل التسع، محقق حلّی، تحقیق: رضا استادی، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۱۳ ق.

- ۲۵- الرسائل العشر، ابن فهد حلی، تحقيق: سيد مهدي رجائي، چاپ اول، نشر: کتابخانه آية الله مرعشي، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۶- روض الجنان، شهيد ثاني، نشر: مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم.
- ۲۷- روضة الواعظين، فتال نيشابوري، تحقيق: سيد محمد مهدي سيد حسن خراسان، نشر: شريف رضى، قم.
- ۲۸- السرائر، ابن اديس حلی، تحقيق: جمعی از محققين، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۹- شرايع الاسلام، محقق حلی، تحقيق: سيد صادق شيرازي، چاپ دوم، انتشارات استقلال، طهران، ۱۴۰۹ ق.
- ۳۰- شرح اللمعة، شهيد ثاني، منشورات جامعة النجف الدينية.
- ۳۱- طب الأئمة، ابن سابور زيات، چاپ دوم، نشر: شريف رضى، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۳۲- غنية النزوع، ابن زهره حلی، تحقيق: شيخ ابراهيم بهادري تحت اشراف جعفر سبحاني، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۳۳- فقه الرضا، على بن بابويه، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، نشر: المؤتمر العالمي، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
- ۳۴- الكافي في الفقه، ابوالصلاح الحلبي، تحقيق: رضا استادي، نشر: کتابخانه امام اميرالمؤمنين عليه السلام، اصفهان.
- ۳۵- الكافي، شيخ كليني، تحقيق: على اكبر غفاري، چاپ سوم، نشر: دار الكتب الاسلامي، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۳۶- كشف الرموز، فاضل آبي، تحقيق: شيخ على پناه اشتهااردی و حاج آقا حسين يزدی، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۳۷- كشف اللثام، فاضل هندی، تحقيق: مؤسسه نشر اسلامي، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۲۰ ق.

- ۳۸- کفایة الاحکام، محقق سبزواری، تحقیق: شیخ مرتضی واعظی اراکی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۳ ق.
- ۳۹- اللعة الدمشقیة، شهید اول، چاپ اول، منشورات دار الفکر، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۴۰- المبسوط، شیخ طوسی، تحقیق: محمد باقر بهبودی، چاپ دوم، نشر: مکتبه مرتضویه، ۱۳۸۸ ق.
- ۴۱- مجمع الفائدة، محقق اردبیلی، تحقیق: آقا مجتبی عراقی و شیخ علی پناه اشتهااردی و آغا حسین یزدی اصفهانی، نشر: جامعه مدرسین، قم.
- ۴۲- المختصر النافع، محقق حلی، چاپ سوم، نشر: مؤسسه بعثت، تهران، ۱۴۱۰ ق.
- ۴۳- مختلف الشیعة، علامه حلی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۴۴- مدارک الأحکام، سید محمد عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۴۵- مسائل علی بن جعفر، علی بن جعفر، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، نشر: المؤتمر العالمی الإمام الرضا علیه السلام، مشهد، ۱۴۰۹ ق.
- ۴۶- مستدرک الوسائل، میرزای نوری، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ دوم، نشر: مؤسسه آل البيت علیه السلام، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۴۷- مشارق الشموس، محقق خوانساری، نشر: مؤسسه آل البيت علیه السلام چاپ سنگی.
- ۴۸- المقنع، شیخ صدوق، تحقیق: جمعی از محققین مؤسسه امام هادی علیه السلام، نشر: مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۹- المقنعة، شیخ مفید، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۵۰- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.

- ۵۱- المذهب البارع، ابن فهد حلي، تحقيق: شيخ مجتبی عراقی، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۵۲- المذهب، قاضي بن براج، نشر: جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۶.
- ۵۳- الناصريات، شريف مرتضى، تحقيق: مركز البحوث و الدراسات العلمية، نشر: ثقافه و علاقات اسلاميه، ۱۴۱۷ ق.
- ۵۴- نزهة الناظر فى الجمع بين الاشباه و النظائر، تحقيق: سيد احمد حسينى، نورالدين واعظى، چاپخانه آداب، نجف، ۱۳۸۶ ق.
- ۵۵- وسائل الشيعة، شيخ حر عاملی، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ دوم، نشر: مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۵۶- الوسيلة، ابن حمزه طوسى، تحقيق: شيخ محمد حسون، چاپ اول، نشر: كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۵۷- وقايع السنين و الاعوام، سيد عبدالحسن حسينى خاتون آبادى، تحقيق: محمداقبر بهبودى، نشر: كتابخانه اسلاميه، تهران، ۱۳۵۲ ق.